

«عبور پیروزمندانه از بحران»

نوشته ادوین لوئیس کول

فهرست مطالب

بخش اول: بحران چند دستگی

- ۱- خدا طریقی مهیا خواهد ساخت.
- ۲- خدا نسبت به شما امین خواهد بود.
- ۳- خدا با شما سخن خواهد گفت.
- ۴- خدا همه را احیاء خواهد نمود.

بخش دوم: بحران تغییر

- ۵- الگوی خدا برای تغییر
- ۶- گامهایی برای دخول و خروج
- ۷- بحران میانسالی
- ۸- راهی بسوی پیروزی

بخش سوم: حفظ زندگی پیروزمندانه

- ۹- چگونه می توان از شکست بسوی موفقیت گام برداشت.
- ۱۰- قدرت اعتراف ایمان
- ۱۱- سخن گفتن از کلام خدا

می‌خواهم در اینجا از تلاشهای دخترم جوآن وبستر که نه تنها در نگارش این کتاب بلکه در به چالش واداشتن من برای به اتمام رساندن این کتاب، یاری‌ام داده سپاسگذاری کنم. تلاشهای خستگی ناپذیر وی نگارش این اثر را امکان پذیر ساخت.

بخش اول

بحران چند دستگی

فصل اول

«خدا طریقی مهیا خواهد ساخت»

بطور کلی بحران عاملی و رای احساسات است که انسان را به وا دادن ترغیب می‌کند. در مواقع بحران صدایی وسوسه آمیز در گوش ما طنین می‌اندازد که: "ولش کن"، "فراموشش کن"، "دست از آن بردار". قطع امید کردن و تسلیم شدن در حین بحران یکی از مأیوس کننده‌ترین تصمیماتی است که ما می‌توانیم بگیریم با این حال رویارویی با بحران و آنگاه غلبه کردن بر آن، می‌تواند منجر به حصول بزرگترین کامیابیها برای ما باشد.

بحران نتیجه طبیعی تغییر در آن چیزی است که ما می‌توانیم همیشه، از آن اطمینان داشته باشیم. جهان همواره در معرض تغییر و دگرگونی دایمی است. زندگی مردم در تغییر است، محیط کار در نوسان می‌باشد، قدرتهای جهان تغییر نظام می‌دهند، تاریخ به سرعت سپری می‌شود. زمین و محیط پیرامون ما پیوسته در حال

تغییر و تحول است. بحران، هم علت تغییر است هم معلول آن. بحران شامل مواردی چون تغییرات شغلی، دعوای خانوادگی و فشارهای اجتماعی می‌شود. هم تغییر و هم بحران در زندگی، اموری طبیعی هستند. بحرانهایی که ما چه بصورت فردی و چه بصورت جمعی با آنها روبرو هستیم، هم می‌توانند ما را به سوی زندگی بهتر سوق دهند و هم می‌توانند باعث نابودی ما شوند. پی آمد بحران، بستگی به ماهیت موضوع ندارد، بلکه به واکنش ما در برابر بحران مربوط می‌شود. رنج ناشی از ناکامی و افکار شکنجه دهنده برخاسته از تسلیم، احساساتی هستند که "برندگان" و "بازندگان" بطور یکسان در آن مشترک می‌باشند. آنچه که مردم را بعنوان برنده یا بازنده از یکدیگر جدا می‌سازد واکنشی است که در برابر موقعیت بحرانی از خود نشان می‌دهند. «برنده کسی نیست که هرگز شکست نخورد بلکه برنده آنست که هرگز دست برندارد».

امروز روان شناسان معتبر می‌گویند که مردم می‌توانند پی‌آمد بحرانهایشان را کنترل نمایند. «مسئولیت سرنوشت خویش را شخصاً بدست بگیرید»، شعار آنان است. آنها در نظریه پردازیهای خود به انسانها مسئولیتی دو گانه می‌دهند، اول رویارویی با بحران، و دوم کنترل کردن پیامد آن. نیمی از حق با ایشان است. در واقعیت خدا هر یک از ما را، در قبال رفتاری که در مواقع تغییر و بحران از خود نشان می‌دهیم، مسئول می‌داند و بر اساس کلام و شخصیت خویش از ما حساب می‌خواهد ولی پی‌آمد بحران را اوست که کنترل می‌کند نه ما. ما سهم خویش را انجام می‌دهیم؛ خدا هم سهم خودش را. تفاوت میان آنچه که دنیا موعظه می‌کند و آنچه که خدا تعلیم می‌دهد بسیار ظریف است با این حال تفاوت اهمیتی بنیادین دارد.

این کتاب سه ابزار قدرتمند در اختیار ما قرار می‌دهد تا با آنها، مسئولیتمان را با الوهیت خدا هماهنگ سازیم: دو تا از آنها به ما کمک می‌کند تا این کار را از طریق هر گونه تغییر یا بحران انجام دهیم؛ و آن دیگری به ما کمک می‌کند تا پیروزی را که بدست آورده‌ایم حفظ کنیم. این حقایق را دریابید و در زندگیتان بکار گیرید، و بجای گذر از بحرانی به بحرانی دیگر، شروع کنید به زندگی کردن بر طبق کلام خدا، یعنی "از جلال تا به جلال".

ما هرگز نمی‌توانیم بفهمیم که چه موقع بحران از راه می‌رسد. شخصی گفته: «یا ما در بحران هستیم و یا در شرف روبرو شدن با آن». بحران فراز و نشیب طبیعی زندگی است.

بحران در زندگی امری عادی است.

بحران در زندگی امری طبیعی است.

هیچ کس در این دنیا نمی‌تواند بدون بحران زندگی کند.

حالا که متوجه این مطلب شدیم، بیایید ببینیم با آن چه می‌توانیم بکنیم، چگونه می‌توانیم از عهده‌اش برآئیم، در کجای بحران می‌توانیم از کسی کمک بگیریم، و چگونه می‌توانیم آنرا در زندگیمان تبدیل به عاملی مثبت کنیم نه منفی.

تنشی که با بحران همراه است عاملی است که بحران را غیر قابل تحمل جلوه می‌دهد. همه مردم بطور عمومی دوست دارند به زمان قدیم و روزگار گذشته باز گردند، چرا که ایام گذشته را روزگاری می‌دانند که فشارهای زندگی بر آن کمتر بوده.

با این حال اینکه پیشینیان و نیاکان ما زندگی ساده‌تری داشته‌اند و یا اینکه شیوه‌های ارتباطات در زمان آنها با شیوه‌هایی مدرن و سریع روزگار ما متفاوت بوده و ایشان از ابزاری چون فکس و مودم استفاده نمی‌کرده‌اند، دلیل نمی‌شود که تصور کنیم، تنش کمتری نسبت به ما داشته‌اند.

چنانکه در کتاب مقدس آمده، آدم و حوا بخاطر آنکه اقتدار خدا را رد کردند، از حضور وی گریزان شدند و سعی کردند خود را از خدا مخفی سازند. گناه ایشان، تنشهایی چون حس تقصیر، ترس و پنهان شدن در آنها ایجاد نمود.

مردان و زنان پیشتازی که آمریکا را کشف کردند، با محرومیت و سختی دریاها را درنوردیدند و همواره با بیم و دلهره، خطر، هراس و اضطراب روبرو بودند. و اینها همه بهای اکتشافات آنها در مغرب زمین به حساب می‌آمد. آنها علاوه بر اینکه باید از خانواده خویش مواظبت می‌کردند و معاش آنان را تأمین می‌نمودند، فشاری مضاعف هم متحمل می‌شدند که همانا بوجود آوردن ملتی با زیربنای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستحکم بود. تاریخ، سختها و عذابهایی که گروه دانه، برای رسیدن به کالیفرنیا از سمت شرق متحمل شدند را ثبت نموده است. زمانی که ایشان در راه بودند با آب و هوای بیابانی رشته کوههای راکی روبرو شدند، زمستان آنها را در میان کوههای صعب‌العبور گیر انداخت، بطوری که قادر به صعود از کوهها نبودند و مجبور شدند آنقدر بمانند تا هوا گرمتر شود. آنانی که جان سالم به در بردند مجبور به خوردن مردگان گروه شدند. این تنش است! این زندگی کردن در بحران است.

از آنجایی که تنش و بحران همراه است، بنابراین به همان اندازه که بحران امری عادی در زندگی است تنش همچنین می‌باشد. اندازه معقولی از تنش همراه با فشارهای عاطفی، روانی و حتی جسمانی‌اش را می‌توان پذیرفت و حتی تا جایی که امکان دارد آنرا در جهت مثبت بکار برد.

با این حال فشاری که بدرستی مورد استفاده قرار نگیرد ممکن است باعث از هم پاشیدن رشته زندگی گشته، انهدامی روانی در شخص بوجود آورد و در مواردی هم حتی خود شخص را به نابودی بکشاند.

تنش ممکن است ریشه‌های گوناگونی داشته باشد اعم از درونی یا بیرونی.

پولس رسول در هنگامی که بعنوان زندانی در کشتی‌ای به مقصد روم در حرکت بود متحمل سختیهای بسیاری شد. او به ناخدا گفته بود که اگر کشتی بندر را ترک گوید غرق می‌گردد، زیرا خداوند به او در مورد وقوع یک توفان هشدار داده است. ناخدا بدون اینکه به کلام خدا اعتماد کند بدون اینکه به مشورت دیگران گوش فرا دهد به ملوانان دستور داد تا بادبان برافرازند و به همراه پولس و دیگر زندانیان راهی سفر دریایی شوند.

زمانی که توفان شد، کشتی روزهای متوالی در دریا از این سو به آن سو تلو تلو می‌خورد و ملوانان و مسافران همگی از جان خویش بیمناک گشتند. باد تند و بی‌امانی که بطور مداوم بر دریا می‌وزید، همه سرنشینان کشتی را از سرنوشت خودشان هراسان و مضطرب ساخته بود.

با وجودی که پولس قربانی تصمیم دیگری بود، ولی باز بر ایمان خود همچون لنگری محکم اتکا نمود. زمانی که دیگران در ترس و ضعف قرار داشتند. او با قوت دعا کرد. او بر روی زانوانش توفان از پشت سر نهاد. با وجودی که وی به تصمیم نابخردانه شخصی دیگر گردن نهاده بود ولی دلسرد نشد و عاقبت شنید که خداوند به او می‌گوید: اگر همگی در کشتی بمانند نجات خواهند یافت. وقتی پولس پیام خداوند را به ناخدا داد، این بار او حرف

شنوی کرد و نهایتاً همگی به سلامت و امنیت به خشکی رسیدند.

ناخدا با اعتمادی که به سخن پولس نمود عمل ایمان از خود نشان داد. پولس با اعتمادی که به کلام خدا نمود نیز عمل ایمان از خود نشان داد.

ممکن است به افرادی بربخوریم که خطاهایشان منجر به بروز سختی یا خسارت برای ما شود، با این حال ما هم مانند پولس در جان خویش لنگری داریم، و این لنگر ایمان به مسیح است. شاید ما هم مثل ناخدا در زندگی خود کشتیهایی را از دست داده باشیم، ولی اگر در هنگامه توفان خدا با ماست حق نداریم که بخاطر کشتی زندگی خود را از کف بدهیم.

آن زمانی که به آخر خط می‌رسیم و فکر می‌کنیم که دیگر برای رویارویی با مشکلات زندگی چیزی برایمان باقی نمانده؛ آن زمانی که نمی‌توانیم برای خاتمه دادن به بحران کاری انجام دهیم؛ آن موقع که نمی‌فهمیم چکار بکنیم و یا به کدام سمت حرکت کنیم؛ آن زمانی که کشتی دارایی ما، ازدواجمان، کسب و کارمان یا خدمتتمان در حال غرق شدن است؛ آن هنگامی که به نظر می‌رسد تنها و عریان و محروم از همه چیز هستیم؛ خبر خوش این است - خدا امین است!

خدا می‌گوید که نسبت به فرزندانش امین است حتی آن هنگام که به نظر می‌رسد دیگر ایمانی برای آنها باقی نمانده. حتی زمانی که دعاهای ما، به سوی خودمان پرتوak می‌کند و انگار از سقف بالای سرمان فراتر نمی‌رود او نسبت به ما امین است. ما و خدا هر کدام دیدگاهی متفاوت در مورد زندگی‌مان داریم. ما زندگی‌مان را بصورت بافته‌ای می‌بینیم که طرف پر گره و گوریده‌اش رو به ماست، ولی او که خداست، زندگی ما را از چشم انداز خودش می‌بیند. یعنی از آن سوی بافته که محصولی زیبا و بافته‌ای ظریف و کامل است.

خدا هرگز شکست نمی‌خورد.

خدا هرگز دست نمی‌کشد.

خدا هرگز چیزی را بصورت منفی خاتمه نمی‌دهد.

خدا امین است!

«یادآوری»

بطور کلی بحران عاملی و رای احساسات است که انسان را به وا دادن ترغیب می‌کند.

بحران نتیجه طبیعی تغییر است.

بحرانهایی که ما بصورت فردی و چه جمعی با آنها مواجه می‌شویم می‌توانند ما را به سوی زندگی بهتر سوق دهند.

بحران برای زندگی امری طبیعی است.

از خیلی تنشها می‌توانیم، بعنوان انگیزه‌ای برای انجام کارهای مثبت استفاده کنیم.

فصل دوم

«خدا نسبت به شما امین خواهد بود»

از آنجائی که خدا با کلام خویش هستی را آفریده، قدرت آنرا هم دارد که در لحظه‌ای آنرا با کلامی دیگر متوقف سازد. اگر او می‌تواند کل جهان ما را با کلمه‌ای بیافریند یا متوقف سازد پس چقدر بیشتر می‌تواند در زندگی ما، بر مشکلات، غلبه نماید.

آنانی که بواسطه توبه و ایمان، در مسیح، رابطه شخصی با خدا را تجربه کرده‌اند و یاد گرفته‌اند که به مسیح همچون خداوند و منجی خود توکل نمایند، می‌توانند امانت خدا را درک کنند و از آن منتفع گردند و توانائی او را بشناسند. کلام خدا می‌فرماید که: انسانها بوسیله قانون طبیعی یا وجدان درک می‌کنند که خدایی هست. وجدان آدمی، میل به جاودانگی و توانایی تنها ماندن همه و همه این واقعیت را ثابت می‌کنند که همه انسانها، بطور باطنی، میلی طبیعی برای خدا دارند و می‌خواهند که تا ابد با او یکی شوند. پرستشی که در میان بی‌ایمانان عمومیت دارد این است، «اگر خدایی هست پس چرا می‌گذارد جنگ، بیماری و معلولیت‌های مادرزادی و غیره اتفاق بیفتد؟» از آنجائی که ایشان در دل خود می‌دانند که خدا باید وجود داشته باشد، پرسششان در واقع این معنی را می‌دهد، «چرا خدا از قدرتش برای متوقف کردن یا تغییر دادن امور، استفاده نمی‌کند؟»

با این حال مسیحیان معتقدند که خدا قدرت انجام هر کاری را دارد. آنها خیلی وقتها دچار شک می‌شوند ولی نه در مورد توانایی خدا بلکه در مورد امانت داری او. آنها نمی‌پرسند که، «آیا او می‌تواند؟» بلکه می‌پرسند، «آیا او اینکار را برای من می‌کند؟» وقتی ایمان این افراد ضعیف می‌شود حیران می‌گردند و می‌پرسند، «آیا او به نفع من وارد عمل خواهد شد؟»

با اینکه خیلی از ایمانداران یقین دارند که خدا تواناست، ولی به سختی قبول می‌کنند که او امین هم هست. و اینکه می‌خواهد به نفع آنها عمل کند. ما بر خلاف بی‌ایمانان می‌گوئیم که ایمان داریم ولی مثل آنها در غالب اوقات یقین نداریم که او برای ما عمل خواهد کرد! وقتی ما اطمینان نداریم که خدا به نفع ما کار کند، مسلماً به سختی از او اطاعت خواهیم کرد.

کلام خدا می‌گوید که خدا هم امین است و هم قادر. ما باید ایمان داشته باشیم که خدا برای ما امین است. علت جنگها، معلولیت‌های مادرزادی امراض و دیگر معضلاتی که گریبانگیر بشر شده گناه است. تا زمانی که گناه وارد جهان نشده بود هیچ کدام از این بدبختیها هم وجود نداشت. بخاطر کدام گناه؟ خودپسندی. و این شیطان بود که این گناه را وارد جهان و جامعه بشری نمود. خدا برای انسانها کاری را می‌کند که خودشان قادر

به انجام آن نیستند. خدا به واسطه مسیح، راه حلی برای تمام امراض جهان مهیا نمود. پیروزی فدیه شدگان در این نیست که جهان را عوض می‌کنند، بلکه پیروزی آنها در این است که بوسیله قدرت روح خدا که در ایشان است بر جهان غالب می‌گردند. روح خدا بواسطه مسیح ما را از مرگ در خطایا و گناهان، برمی‌خیزاند و تا قلمرو ایمان، که فراتر از نظام دنیا و شرارتش است، بالا می‌برد.

انسانها عامل بیماریها و بلایای اجتماع را به جای خود و شیطان به خدا نسبت می‌دهند. مشکل ما این نیست که خدا امین نیست بلکه، این انسان است که امین نمی‌باشد. جابجا کردن مسائل با هم خطای متداول در میان همه انسانهاست. فقط کافی است نویسنده به هنگام تایپ چند کلمه را جابجا بنویسید، و آنوقت مفهوم نوشته کاملاً عوض می‌شود. یکی از اصول ملکوت خدا این است: «...به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران باشند». اکثر اوقات این اصل عملاً جابجا می‌شود، بدین ترتیب که ما به مردمان قابل (توانا) می‌سپاریم و بعد سعی می‌کنیم ایشان را امین سازیم، و با این کار نه تنها مفهوم حقیقت را منحرف می‌سازیم بلکه آنرا به کلی مخدوش می‌نمائیم.

ما با جابجا کردن سعی می‌کنیم افراد قابلی بیابیم و بعد آنها را امین بسازیم. این همان کاری است که زنان در ازدواج، مردان در کسب و کار، واعظین در خدمت انجام می‌دهند و همگی نتایج غم‌انگیزی از آن می‌گیرند. اعتماد کردن به کسی که امین نیست، صرف نظر از استعداد یا توانایی وی، کاری نابخردانه است. استعداد او هیچوقت نمی‌تواند جبران نبود منش وی را بکند. منشش بر استعداد الویت دارد.

توانایی بر پایه استعداد و تمرین قرار دارد، ولی منش بر شالوده امانت داری استوار می‌باشد.

تمام تخته پاره‌های کشتیهای غرق شده زندگیها نهادهای و مشاغلی که ما پیرامون خود می‌بینیم ثمره کار انسانهای با استعداد و «قابل» ولی غیر امین می‌باشد. از طرف دیگر هر چیز ارزشمندی که وجود دارد ثمره تلاشهای انسانهای امین است.

کلام خدا می‌گوید: «و دیگر در وکلا باز پرس می‌شود که هر یکی امین باشد».

افراد امین بنیان کلیسا، مردم و جهان هستند. خدا رهبری کلیسایش را به مردان امین می‌سپارد امین بودن یعنی «سخت پایبند بودن به قول و قرارها یا ادای تکالیف». همچنین به معنی «وفادار ماندن به واقعیات، به معیارها و یا به یک اصل» می‌باشد. امین بودن با کلماتی از قبیل با وفا بودن، ثبات قدم، قرص و محکم بودن، پایداری و عزم راسخ مترادف است. همچنین معانی ضمنی، نظیر وفاداری صد در صد؛ ایستادگی در برابر وسوسه خیانت؛ دلبستگی عاطفی عمیق؛ بردباری و اراده مصمم؛ مقاومت در برابر تأثیراتی که اراده را دچار

تزلزل می‌سازند؛ ثابت قدم ماندن در محبت، وفاداری، یا اعتقاد؛ و مصمم بودن برای وفادار ماندن به یک هدف را در بر می‌گیرد.

امین بودن نشانه بلوغ است.

ثبات قدم، وفاداری و قوت، نشانه‌های آن هستند.

خدا از انسانها می‌خواهد که امین باشند.

اصل روحانی ترفیع بیانگر آن است که انسان بایستی «در چیزهای اندک، امین باشد» تا به مدارج بالاتر با اختیارات بیشتر ارتقاء پیدا کند. اصل اساسی این است:

فقط کسانی ارتقاء پیدا می‌کنند که امتحان خود را پس داده باشند.

سوال من این است: اگر خدا از انسانها امین بودن را خواستار شده پس آیا از خودش همین را مطالبه نمی‌کند؟

در دنیایی که با اشتباهات، خطاها و جابجایها به هم ریخته و در آن غالباً مردان امین نادیده گرفته می‌شوند و افراد با استعداد ولی غیر امین، به مدارج بالا می‌رسند این گرایش در ما هم ایجاد می‌شود که فراموش کنیم قاعده‌ای والاتر هم وجود دارد که بر تجربیات انسانی ما ارجحیت دارد. این قاعده می‌گوید: «خدا امین است».

تمام خصوصیات نهفته در امانت داری را می‌توان در وجود وی یافت. خدا اینگونه نیست که امانت دارانه عمل کند و یا احساس کند که امین است. بلکه او ذاتاً امین می‌باشد.

خدا در شخصیت امین خویش، امانت داری خود را در رابطه با آدمیان به ظهور می‌رساند و مکشوف می‌سازد.

وقتی انسانی امین است، بخاطر هر آنچه که بدو سپرده شده، پاسخگوست. چون خدا امین است بخاطر هر آنچه که برای ما فرزندانمان انجام می‌دهد می‌توان روی آن حساب کرد. عیسی فرمود که هر آن کس را که بدو سپرده شده بود حفظ نمود و نگذاشت هیچکدام هلاک شوند. این شهادتی از امانت داری اوست. و اینکه او حاضر است بخاطر ما حساب پس بدهد.

خدا تغییر ناپذیر و قابل اطمینان است

خدا همه چیز را بواسطه کلمه قوت خویش حفظ می‌کند، و این کلمه قوت، کسی نیست جز عیسی. همانگونه که خدا برای حفظ «قانون جاذبه» امین است، همچنین امین است تا همانگونه که وعده داده ما را محبت کند و از ما مراقبت نماید. اساس اطمینان ما امانت داری اوست.

ذات و طبیعت خدا تغییر ناپذیر است. با اینکه جهان پیوسته در حال تغییر است. خدا هیچوقت عوض نمی‌شود و دستخوش تزلزل و تحول قرار نمی‌گیرد. وقتی ما در اثر عذاب، تنش و ناراحتیهایی که محصول بحران می‌باشند، در تب و تاب هستیم، طبیعی است که فکر کنیم در پیرامون ما همه چیز در حال فروپاشی است و بزودی همه چیز نابود خواهد شد، ناکامی نتیجه عادی تلاش است.

خدا همچنان به محافظت از شما و جهان هستی ادامه می‌دهد و این کار را همیشه می‌کند و هیچوقت دچار تزلزل نمی‌شود.

عامل بحران شما هر چه می‌خواهد باشد - اعم از، از دست دادن کار، تنشهای زناشویی، دلمردگیهای میانسالی، جفاهای مذهبی یا اجتماعی - باید بخاطر داشته باشید که هر چند شرایط بیرونی و احساسات درونی تغییر می‌یابند ولی همه چیز عوض نمی‌شود.

خدا همان است، خدا نسبت به کلامش و شما امین است!

در کلام آمده که در خدا هیچ «تبدیل» و «سایه گردش» نیست. او هیچوقت به خواب نمی‌رود، چرت نمی‌زند، فراموش نمی‌کند، مردد نمی‌شود، نمی‌لغزد، نقص پیمان نمی‌کند و پیشیمان نمی‌شود. او انسان نیست که مجبور باشد دروغ بگوید.

تمام و کمال می‌توان به خدا اعتماد کرد

در زندگی انسان همه چیز تغییر می‌کند: آب و هوا، ترکیب زمین، مسائل سیاسی، ایدئولوژیها و فلسفه‌ها، پزشکی و روشهای درمان، بورسهای اوراق بهادار و همه آدمها عوض می‌شوند. این سخن حروفی است که می‌گوید، «همه درباره آب و هوا حرف می‌زنند، ولی هیچ کس در مورد آن کاری نمی‌کند.» به همان اندازه که آب و هوا متغییر است. احساسات، شرایط، تجربیات و روابط ما هم ممکن است تغییر کند. ولی خدا هرگز تغییر نمی‌کند.

خدا هرگز تغییر نمی‌کند

در مواقع بحران زمانی که دستخوش اضطراب می‌شویم، از لحاظ روحانی تحت فشار قرار می‌گیریم، بار نگرانی بر دوشمان سنگینی می‌کند، در تنش فرو می‌رویم، بزرگترین امید و تسلی ما این است که بدانیم خدا امین است کلام او صخره ما و بنیان ایمان ماست.

پی و بنیان آسمانخراش از جنسی است که می‌تواند آن ابرسازه را در برابر توفانها، زمین لرزه‌ها و حتی حملات هوایی حفظ کند. یک ابرسازه به خودی خود نمی‌تواند سر پا بماند، بلکه بر پی و شالوده خود متکی است. پی، ساختمان را سر پا نگه می‌دارد.

عیسی بنیان زندگی است.

او آن صخره، کلمه و امین است.

خدا این کار را خواهد کرد

«چنانکه باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد، بلکه زمین را سیراب کرده. آنرا بارور و برومند می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نام می بخشد:

همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی ثمر بر نخواهد کشت، بلکه آنچه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آنچه آنرا فرستادم کامران خواهد گردید.» (اشعیاء 55: 10-11).

خدا و کلامش بدون در نظر گرفتن اینکه ما که هستیم، یا چه کاره هستیم و یا در مقابل بحران چگونه از خود واکنش نشان می دهیم، ثابت و بدون تغییر هستند، موفقیت، شرایط، وضعیت یا محیط ما هر چه می خواهد باشد. خدا و کلامش باز همان است. خدا با خود و با طبیعت معادل خود صادق است، چون خدا نسبت به کلام خویش امین است، کلامش هم مطابق وعده های او ثمر می آورد. وقتی ما کلام خدا را در زندگی خویش بکار می بندیم می توانیم انتظار داشته باشیم که همان نتایجی را بدست آوریم که او وعده داده. وعده های خدا قابل اعتماد هستند. کلام او راست و امین است.

اعتماد کردن به چیزی که حقیقت نیست، اعتماد کردن به دروغ است. ما می توانیم تماماً خودمان را تسلیم مسیح کنیم و به کلامش کاملاً اعتماد نمائیم، چرا که او راستی است، عیسی راستی مطلق است. بنابراین می توان کاملاً بدو اعتماد کرد.

چیز غیر عادی نیست که ما درگیر و دار بحران، تمام افکارمان را حول و حوش مشکل خویش بیابیم، «وضعیت ما» شبانه روزمان را تلف می کند. در مواقعی، هنگامی که خیال می کنیم نگران خودمان هستیم. در واقع نگران خدائیم.

نگرانیهای ما اشکال مختلفی دارد: «آیا در این بحران خدا به نفع من پا پیش خواهد گذاشت؟» «من تسلیم هیچ کار دیگری جز دعا نمی توانم بکنم». «من دعا کردم ولی هیچ تفاوتی مشاهده نمی کنم.» نگرانیها بر خود انسان متمرکز می کنند، ایمان بر خدا متمرکز می شود.

ما با دیدگاه خود خورنده مان نباید تصور کنیم که خدا بعد از اینکه کل جهان هستی را به واسطه کلمه خود حفظ می کند، ما را به حال خود رها خواهد نمود.

وقتی نگرانی همچون خوره به جانمان می‌افتد، به امور از دیدگاه کاملاً زمینی و طبیعی نگاه می‌کنیم؛ متوجه نیستیم که وقتی در مورد نتیجه کاری که در دستان خدا قرار دارد تردید می‌کنیم در واقع سایه شک را بر شخصیت خود خدا می‌اندازیم. جوهره فکر ما این است که خدا شخصیتی آنقدر نیکو ندارد که کلام خویش را نگاه دارد و مترصد و مراقب باشد.

ما باید بفهمیم که چشم انداز ما با چشم انداز خدا فرق می‌کند. دیدگاه ما بر آن چیزهایی استوار است که بطور طبیعی می‌بینیم. آن چیزهایی که ما می‌فهمیم آنهایی نیست که خدا درک می‌کند به همین خاطر است که باید با ایمان عمل کنیم.

زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار». (دوم‌قرن‌تیان ۵:۷).

لازم است که ما هم چشم انداز خدا را داشته باشیم. وقتی ما دست از افکار، برداشتها، تصورات و ترسهای خود می‌کشیم تا بر کلام خدا متمرکز گردیم، آنوقت شروع می‌کنیم به دیدن، از زاویه دید و چشم‌انداز آسمانی او و دیگر به دیدگاه زمینی خویش محدود نمی‌شویم. به همین خاطر است که مطالعه کلام خدا اینقدر حیاتی است.

ما باید کلام خدا را بخوانیم و از آن تغذیه کنیم.

در مواقعی که آرامش و رضایت خاطر دارید این کار را بکنید تا برای مواقع گرفتاری و پریشانی‌های آماده باشید.

در امثال آیه‌ای هست که می‌گوید: «اگر در روز تنگی سستی غائی قوت تو تنگ می‌شود».

ایمان است که توان تاب آوردن در مقابل گرفتاریها را به ما می‌دهد، ایمان در اثر مطالعه کلام خدا و پرورش مسیحی بوجود می‌آید.

خیلی ضروری است که در فواصل میان دو بحران و نیز در خود بحران خودمان را چنان پرورش دهیم که ایمانمان بر کلام خدا بنا شده باشد.

وقتی فردی توبه می‌کند و عیسی مسیح را بعنوان خداوند می‌پذیرد، روح‌القدس طبیعت خدا را می‌آورد و در وجود وی ساکن می‌سازد. همان حیات مسیح شروع به ساکن شدن در شخص می‌کند. وقتی نوایمان به مطالعه کلام خدا وقت می‌دهد و آنچه را که خدا بر او مکشوف می‌سازد فرا می‌گیرد، آنوقت همان چیزهایی که در فکرش وارد شده‌اند در زندگی جدیدش از وی بیرون می‌تراود.

روح القدس فقط آن چیزهایی را بوجود می‌آورد که مقدسند. وقتی ما روح خدا را می‌پذیریم دیگر بر اساس تکلیف قوانین خدا تصمیم نمی‌گیریم بلکه این قوانین خود بخود از روح خدا که در وجود ما ساکن است به بیرون فوران می‌کند.

وقتی ایماندار با گرفتاری مواجه می‌شود، روح خدا او را تنها نمی‌گذارد بلکه وفادارانه به کار در درون وی ادامه می‌دهد و برای خیریت وی نهایت تلاش خود را می‌کند. در تمام موقعیتهای منفی بدون در نظر گرفتن طبیعت یا منشاء آن خدای امین دست از کار نمی‌کشد. همانگونه که پولس رسول به ما یادآور می‌شود «می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شدند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند». (رومیان ۸:۲۸).

می‌توانید به خدا اعتماد کنید.

می‌توانید اطمینان داشته باشید که خدا کار درست انجام می‌دهد.

می‌تواند اطمینان داشته باشید که خدا در هر زمان کار درست انجام می‌دهد.

می‌توانید به کلام خدا اطمینان داشته باشید.

می‌توانید اطمینان داشته باشید که خدا نسبت به شما امین است.

لازم نیست نگران خدا باشید!

خدا شما را انکار نخواهد نمود

«این سخن امین است، زیرا اگر با وی مردیم با او زیست هم خواهیم کرد و اگر تحمل کنیم با او سلطنت هم خواهیم کرد و هر گاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد اگر بی‌ایمان شویم او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود». (دوم تیموتاوس ۱۳-۲:۱۱).

تفسیر آیه آخر این عبارت چنین است:

«حتی زمانی که ما آنقدر ضعیفیم که دیگر ایمانی بر ایمان باقی نمانده او نسبت به ما امین می‌ماند و به ما کمک خواهد کرد، زیرا او نمی‌تواند ما را که جزئی از وجودش هستیم انکار نماید، او همیشه وعده‌های خودش را در مورد ما تحقق خواهد بخشید».

نسخه ترجمه آمپلی فاید بائبل (The Amplified Bible) آنرا چنین ترجمه کرده: «اگر ما بی وفا شویم (به او ایمان نداشته باشیم و وفادار نمانیم)، او وفادار می‌ماند (یعنی نسبت به کلامش و شخصیت عادلش امین می‌ماند)، زیرا نمی‌تواند خودش را انکار کند».

خدا همیشه برای خیریت ما کار می‌کند.

در گرماگرم بزرگترین بحران زندگی ما جلال متعالی وی هر آنچه شرارت است را برمی‌گرداند و کار را به خیریت ما تبدیل می‌سازد. شاید ما در آنچه که اتفاق می‌افتد نتوانیم هر خیریتی را ببینیم ولی خدا هرگز از کار کردن به خیریت ما باز نمی‌ایستد. روح او ما را ترک نکرده و خودش نیز ما را طرد ننموده و رویش را از ما برنگردانیده است.

«او امین می‌ماند» و «نمی‌تواند خودش را انکار کند». اگر روح خدا بواسطه فیض نجات بخش عیسی مسیح در ماست؛ و طبیعت و عدالت وی بواسطه ایمان به ما منتقل گشته؛ و اگر ما بواسطه کلام، خون و روح او با وی یکی گشته‌ایم پس وقتی در تجربیات می‌افتیم خدا ما را انکار نمی‌کند، چرا که این کار به منزله انکار کردن خودش می‌باشد.

خدا ما را انکار نمی‌کند چون انکار ما به مثابه انکار خودش می‌باشد.

خدا منبع نجات ما از مرگ به حیات جاودانی و از مشکلات بی‌شمار به «حیات وافری» است که عیسی به ما وعده داده.

خدا منشاء موفقیت است

کتاب مقدس می‌گوید: «حماقت انسان راه او را کج می‌سازد و دلش از خداوند خشمناک می‌شود!» این بدان معناست که بعضیها مرتکب اشتباهاتی می‌شوند و بخاطر حماقتهای خود مسائل اندوهباری می‌آفرینند و بعد بخاطر شکستها و خساراتی که نصیبشان می‌شود خدا را سرزنش می‌کنند.

خدا بلاگردان شکستهای ما نیست.

خدا منشاء موفقیتهای ماست.

اینکه شکستهایمان را به گردن خدا بیاندازیم با اینکه توانایی او را برای حل مشکلاتمان منکر شویم، یکی است.

خدا هرگز شکست نمی‌خورد.

متهم نمودن خدا به شکست مساوی است با متهم نمودن وی به اینکه خدا نیست.

داود پادشاه، پیش از اینکه به سلطنت اسرائیل برسد، بزرگترین شکست زندگی خود را در صقلغ تجربه کرد. او به اتفاق افراد مسلحش در صقلغ اردو زده بود، ولی زمانی که ایشان از اردوگاه بیرون رفته بودند، دشمن بر اردوگاه هجوم آورده اموال و خانواده‌های ایشان را با خود به یغما برده بود، هنگامی که مردان باز گشتند، از

مشاهده این رویداد بقدری خشمگین شدند که در آستانه شورش قرار گرفتند، آنها صحبت از سنگسار نمودن داود کردند. در فصل ۴ واکنش داود را خواهیم دید ولی در اینجا واکنش افرادش را مورد توجه قرار می‌دهیم. آنها بدین علت از داود پیروی کرده بودند که ایمان داشتند از جانب خدا برای سلطنت مسح شده و اطمینان داشتند که وقتی نهایتاً بر تخت سلطنت بنشینند ایشان در پادشاهی وی خدمت خواهند نمود. آنان سودای دستیابی به مقامهای بالای نظامی و حتی سیاسی را در سر می‌پروراندند می‌دانستند که دست خدا بر داود است و پیروی کردن از داود به معنای پیروی از خداست. به همین خاطر بود که در پی داود افتاده بودند، چون او مرد خدا بود. با این وجود وقتی بحران بوجود آمد، حرف از کشتن وی زدند.

صحبت از کشتن کسی کردند که می‌دانستند از خدا حرف شنوی دارد، کسی که به رغم اشتباهاتش از جانب خدا هدایت می‌شد. با این خیالات و سوسه شدند تا تنها امید پیروزی را مبدل به یأس سازند. فقط خدا بود که با اجابت دعاهاى داود وی را از تصمیم غلط ایشان حفظ فرمود، زمانی که در این بحران از داود پیروی کردند، توانستند خانواده‌های خویش را باز یابند، زیانهایشان را جبران کنند و تازه غنائم بسیار دیگری هم از دشمن هلاک شده بگیرند.

در لحظه‌ای که تنش به نقطه اوج خود رسیده بود، آنان از بلا و مصیبتی که به سرشان آمده بود، فغان سر دادند و مغلوب احساسات خود شدند و گوش به کسانی دادند که لب به شکایت گشوده، رهبری داود را زیر سوال برده بودند. و خلاصه تقریباً همه چیز را از دست داده بودند، ولی وقتی با میل و رغبت به داود اطمینان کردند و از رهبر خویش اطاعت کردند- درست همانگونه که ملوانان از دستور پولس مبنی بر ماندن در کشتی اطاعت کردند نه تنها معجزه و کامیابی خدا را تجربه نمودند، بلکه تمام اهدافشان تحقق یافت و به رویاهای خویش دست یافتند.

شیطان یک متهم کننده، اغواگر، و سوسه کننده و دروغگوست.

شیطان خدا را در حضور انسان و انسان را در حضور خدا متهم می‌کند.

طبیعت فریبکار او به این صورت است که دروغهایش را بر مبنای نیمی از حقایق پایه‌گذاری می‌کند. حوا در باغ عدن به همین روش فریب خورد. نیرنگ شیطان باعث رنج و عذاب ایوب شد. صدای شیطان در گوش شما طنین می‌اندازد که خدا امین نیست، و خدا منشاء تمام مشکلات ماست. شاید و سوسه شوید که از دست خدا عصبانی گردید و قبول کنید که خدا شما را گرفتار مصیبت نموده و حالا قصد دارد شما را در مصیبتان رها کند. شیطان دروغگو و پدر دروغگویان است. قصد شیطان این است که شما را متقاعد سازد که خدا برای

خیریتتان کار نمی‌کند. او می‌خواهد ایمان شما را بریاید و رابطه‌تان با خدا را از هم بپاشد و زندگیتان را نابود کند.

شیطان تمام تلاش خود را خواهد کرد تا شما را وادار به انتقاد کردن از خدا یا نفرین کردن او بنماید و با این کار تنها مفر و منشاء پیروزی شما را مسدود نماید، گول نخورید. موفقیت می‌تواند زائیده شکست باشد.

اینکه خدا را متهم کنیم که منشاء شکست و خسران ماست، حماقت محض می‌باشد، خدا منشاء موفقیت ماست، نه شکست ما.

خدا سرچشمه تمامی نیکوئی‌ها در زندگی ماست.

زمانی که یوسف پسر بچه‌ای بیش نبود رویایی دید که آتش حسد و غضب را در برادرانش برافروخت. آنان او را به بردگی مصر فروختند. سالها بعد هنگامی که قحطی شدیدی ایشان را دچار ساخت برای تهیه غذا راهی مصر شدند. در آنجا یوسف را آزاد و ایمن یافتند. آنهم در موقعیتی که دوم شخص مملکت بود. آنها حیرت زده و ترسان از بدرفتاری‌ای که سالها پیش با وی کرده بودند، کوشیدند تا از او دلجویی کنند. یوسف برای آرام کردن ایشان، این عبارت مهم را به زبان آورد: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد.» (پیدایش ۵۰:۲۰).

شاید دیگران در اندیشه شرارت باشند ولی، وقتی شما همه چیز را به خدا بسپارید، جلال متعالی وی آنرا به نیکی بدل خواهد نمود.

پیش از آنکه جلوتر برویم بگذارید در همین جا مکثی کرده، زندگی خویش را مورد ملاحظه قرار دهیم. آیا شما با خدا در موقعیتی قرار دارید که خدا نسبت به شما امین باشد؟ آیا فرزند او هستید؟ آیا بواسطه قوت قیامت عیسی مسیح در روح خویش حیات دارید؟ آیا با کلام، خون و روح او که در شما ساکن است یکی هستید؟

اگر متوجه شده‌اید که این نیاز شماست و هنوز وی را نشناخته‌اید پس دعا کنید و از او بخواهید شما را آمرزیده، یاریتان کند.

وقتی عیسی را بوسیله ایمان، خداوند زندگیتان کنید، خدا هم تمام منابعش را برای کمک به شما بکار می‌گیرد، و هر بدی را برای خیریتتان برمی‌گرداند.

«یاد آوری»

منش بر استعداد الویت دارد.

امین بودن نشانه بلوغ است.

فقط کسانی ارتقاء پیدا می کنند که امتحان خود را پس داده باشند.

تمام و کمال می توان به خدا اعتماد کرد.

خدا هرگز تغییر نمی کند.

حتی زمانی که ما بی وفاییم، خدا وفادار (امین) است.

نگرانیها بر خود انسان تمرکز می کنند؛ ایمان بر خدا متمرکز می شود.

ما باید کلام خدا را بخوانیم و از آن تغذیه کنیم.

موفقیت می تواند زائیده شکست باشد.

میزان اعتماد را محدوده حقیقت تعیین می کند، عیسی حقیقت محض است پس می توان به او کاملاً اطمینان

کرد.

ما لازم است دیدگاه خدا را داشته باشیم.

هر چه بیشتر کلام خدا وارد وجود ما شود، زندگیمان بیشتر عوض می شود.

خدا همیشه برای خیریت ما کار می کند.

خدا منشاء موفقیت ما و سرچشمه تمام نیکوئی هاست.

خدا هر اندیشه بد را می گیرد و آنرا به خیریت ما بدل می سازد.

فصل سوم

«خدا با شما سخن خواهد گفت»

ایلیا یک مرد بود، یک مرد واقعی، مرد خدا، خشن، خود محور، شجاع، رهبر و آدمی گوشه‌گیر. آری، رهبری کاری است که افراد را تنها می‌سازد.

او نبی هم بود، یک مرد ایمان.

او هم مثل موسی یکی از بزرگترین انبیاء و یکی از افراد منحصر به فرد در ملکوت خدا، بود و هست. بنا بود که روح او طلایه دار مسیح باشد و در پیام یحیی تعمید دهنده تجلی یابد.

او در مواردی متحمل جفا، خیانت و انکار شدن گردید، ولی هیچوقت علاقه‌اش را به حفظ حرمت خدا از دست نداد و به رغم مخالفت مردم با پیغامش نسبت به دیگران شفقت زیادی داشت. او که مورد جفای مذهبی و طرد شدگی، واقع شده بود و همه او را بخاطر خشکسالی و قحطی سرزنش میکردند مسلماً با مصیبت و تنشهای ناشی از آن بیگانه نبوده است، ولی ایلیا منبع قوتی در اختیار داشت که کمتر کسی از آن با اطلاع است. او مردی بود که می‌توانست در دعا بازوی خدا را به حرکت درآورد.

او دعا کرد که باران نبارد، و برای سه سال و نیم باران نبارید؛ و بعد دوباره دعا کرد و باران باریدن گرفت. او با دعاهایش و با اقتداری که خود خدا به وی داده بود بازوی خدا را به حرکت درآورد. خدا از طریق زندگی ایلیا، جلال خویش را به نمایش گذاشت.

ایلیا نه تنها مرد دعا بود، بلکه مرد اجابت دعا هم بود.

ایلیا با اطاعت خویش و سرسپردگی‌اش به خدا و نیز با آمادگی‌اش برای از دست دادن جان خود بخاطر خدا، او را جلال داد. او در مواقع امتحان شخصیت خود را بروز داد.

او با خویشتنداری با گرفتاریهایش روبرو می‌شد، ولی در یک مورد، دچار چنان بحرانی شد که نزدیک بود جاننش را از دست بدهد. در هر بحرانی ۵ وسوسه به سراغ انسان می‌آید:

افسردگی

یاس

تسلیم

شکست

حقارت

کتاب مقدس می گوید که ایلیا مردی بود صاحب حواس مثل ما. او هم مثل همه ما انسان بود و با همان وسوسه‌هایی که ما دست به گریبانیم، مواجه بود و ناامیدی او را تا آستانه شکست پیش برد.

وقتی ما شرح مشقات، وسوسه‌ها و امتحانهای او را می‌خوانیم درمی‌یابیم که، بزرگترین بحران زندگی او نه از جانب دشمنان خارجی‌اش یا اوضاع و احوال دشوارش، بلکه از درون خود وی، آن هم در موقعیتی که در انزوا بود، سرچشمه می‌گرفت.

بزرگترین جنگ ایلیا درست بلافاصله پس از دستیابی‌اش به بزرگترین پیروزی، اتفاق افتاد. داود پادشاه درست در فردای آن روزی که پیروزیهای بسیار عظیم، بدست آورده بود، مغلوب و وسوسه شد. خداوند عیسی مسیح بلافاصله بعد از اینکه در رود اردن، با روح القدس تعمید یافت، به نبرد وسوسه‌های شیطن رفت. یک الگو و اصل در تمام پیروزیهای بزرگ کتاب مقدس و تاریخ وجود دارد. که در زمان ما نیز این اصل صدق می‌کند:

روز بعد از جنگ خیلی مهم تر از شب قبل از آن است.

شب قبل از نبرد همه در تکاپو و آمادگی هستند؛ نقشه‌ها مرور می‌شوند، جنگجویان تمرین می‌کنند، به افراد روحیه داده می‌شود، هر جا نیازی به اصلاحات باشد اصلاحات صورت می‌گیرد، سلاحها بررسی می‌شوند و همه چیز به حالت آماده باش درمی‌آید. بعد نبرد آغاز می‌شود و آنوقت، پس از نبرد قوای جسمانی، روانی و احساسی افت می‌کند.

این در فردای پیکار است که ما خسته و کوفته و غیر مسلح هستیم و از این رو، بیش از هر زمان دیگری آسیب پذیر می‌باشیم. دیگر گوش به زنگ و هوشیار نیستیم و چون قبل نگرهبانی نمی‌دهیم. نوح هم پس از یکصد سال تلاش و آمادگی برای توفان و نجات خانواده‌اش با کشتی، همین را تجربه کرد. او و خانواده‌اش به کشتی سوار شدند و تمام انسانهای بی‌ایمان در توفان هلاک گشتند. نوح به خدا توکل کرد و با ایمان نجات یافت.

با این حال پس از اینکه به سرزمین بلندی رسیدند و در آنجا آرامی گرفتند، تاکستانی غرس کرد و از شراب آن نوشید و مست گردید، زمانی که از حالت هوشیاری خارج بود، یکی از پسرانش که او برای نجات وی خیلی زحمت کشیده بود، با خود لغتی برای او آورد. در زمانی که نوح تازه پیروزی بدست آورده بود، با تجربه شکستی بزرگ مواجه گردید.

ایلیا خبرهای بد را باور می‌کند

مسیر ایلیا به سوی پیروزی و بحران متعاقب آن، از آن زمانی آغاز شد که خدا وی را هدایت کرد تا دعا کند تا خشکسالی بر زمین اسرائیل چیره شود. خشکسالی که منجر به قحطی شد، طریق خدا برای جلب توجه اسرائیل بود. یکی از راههایی که خدا برای رویارویی با قومش برمی‌گزیند، استفاده از اوضاع و شرایط مختلف می‌باشد و فقر اقتصادی یکی از شرایط بحرانی زندگی است.

اخاب، پادشاهی که در آن روزگار بر اسرائیل فرمانروایی می‌کرد، نه تنها خود فردی شریر بود، بلکه از جانب زن شریرش ایزابل نیز تحریک می‌شد. ایزابل نیز تحریک می‌شد. ایزابل از پرستش خدای دروغین بعل حمایت می‌کرد و آنرا اشاعه می‌داد. با وجودی که اخاب خداوند خدا را منکر شده بود، هنگامی که خشکسالی از راه رسید فهمید که تنها ایلیا از خدا معرفت واقعی دارد و می‌تواند جلوی خشکسالی را بگیرد و به مصیبتی که گریبانگیر اسرائیل شده، خاتمه دهد.

گروههای تجسس ایلیا را یافتند و ترتیب ملاقات وی را با پادشاه دادند. اخاب متکبرانه از ایلیا پرسید:

«آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟»

ایلیا با ناباوری از او پرسید: من اسرائیل را مضطرب می‌سازم؟ «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم بلکه تو و خاندان پدرت. چون که او امر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی». مشکل تو هستی نه من! من فقط سعی می‌کنم مشکل را حل کنم.

دیدگاه اخاب، دیدگاهی کاملاً انسانی بود او فقط خشکسالی - یعنی پیامدهای گناهش - را می‌دید، نه منشاء مشکل را یعنی خود گناه -.

از نظر اخاب کسی که باید سرزنش می‌شد ایلیا بود چون او بود که برای خشکسالی دعا کرده بود، اخاب با نکوهش نبی خدا در واقع داشت خود خدا را بخاطر بلایی که بر سر قوم آمده بود ملامت می‌کرد. امروزه هم مردم دینا هنگام مواجهه با بحرانها. همینطور برخورد می‌کنند. در جامعه ما کسانی که بخاطر فلسفه و اعمال مادی و کفر آمیز خویش دچار آشفتگی و پریشانی می‌گردند، بلافاصله برای توجیه اشتباهات خود، عمال خدا را متهم می‌سازند. در جایی که شریران تسلط دارند تعجیبی ندارد که عادلان متحمل رنج و عذاب شوند.

کلام خدا می‌گوید که او، کسانی را که شریر را عادل و عادل را شریر می‌گویند مکروه می‌دارد.

انحطاط یک اجتماع زمانی به نقطه اوج خود می‌رسد که، آنانی که شرارت را دوست می‌دارند، دوستانان حقیقت را به باد انتقاد می‌گیرند و از گناهکاران و خطاکاران حمایت می‌کنند و آنانی را که برای حقیقت، عدالت و اصول دینداری می‌جنگند را محکوم می‌نمایند.

ایلیا می‌دانست که ایزابل و اخاب، از چهار صد و پنجاه نبی بعل در اسرائیل حمایت می‌کنند و از خزانه دولت به آنها حقوق و مواجب می‌دهند تا مذهب دروغین را در اسرائیل اشاعه دهند. ایزابل و اخاب که از حضور ایلیا، بر آشفته بودند و غرور و نخوتشان جریحه دار شده بود، تمامی انبیاء دروغین را بسیج کردند و برای مقابله با ایلیا به کوه کرمل فرا خواندند، اخاب با وجودی که در دل خویش به قدرت خدا در زندگی ایلیا واقف بود، انبیاء خود را به کوه فرستاد، با این امید که نبی خدا را شکست دهد.

قوم اسرائیل در انتظار نتیجه این جدال بود چرا که موضوع حرمت یهوه خدا در میان بود. ایلیا و انبیای بعل هر کدام مذبحهایی آماده کردند و هر کدام به درگاه خدای خویش دعا نمودند. قرار بود که هر خدایی پاسخ آنها را با آتش بدهد بعنوان خدای حقیقی شناخته شود. انبیای بعل از روی منطق دیوانه‌واری که داشتند، درختی را قطع می‌کردند، نیمی از چوب آنرا بعنوان هیزم استفاده می‌کردند و نیم دیگر را تراشیده، خدای خیالی برای خود می‌ساختند. ایشان که هم فریب خورده و هم فریب دهنده بودند، هرگز نمی‌توانستند به این حماقت اعتراف کنند؛ از این رو انبیای خدا سعی می‌کردند به آنها بفهمانند که پرستششان پوچ است.

انبیای دروغین با خلق خدایانی که زاده خیالات خودشان می‌باشند، و ابداع مراسم و آئینهای «مقدس» مذهبی در واقع، خودشان را می‌پرستند. آنها هم از همان انحرافی تبعیت می‌کنند که لوسیفر، بخاطرش از آسمان رانده و نهایتاً شیطان یعنی خودپرست نامیده شد. با اینکه انبیای بعل هر چه در توان داشتند انجام دادند و به خدایشان توسل جستند، ولی هیچ اتفاقی نیفتاد. ایلیا آنها را به باد تمسخر گرفت و به تلاشهای رقت بار و بی حاصل آنان خندید.

زمانی که نوبت به ایلیا رسید تا حضور خدای خود را به اثبات رساند، ساعت عبادت اسرائیلیها شده بود، او برای اینکه ایمن خود به خدا را در حضور مردم و انبیای بعل به اثبات رساند، آب خواست تا بر قربانی بریزد و آنقدر بر آن آب ریخت تا گودال اطراف مذبح پر شد. دیگر هیچ جایی برای تقلب و دستکاری نبود. وقتی ایلیا دعا کرد، آتش از آسمان نازل شد و این آتش چنان نور و حرارت شدیدی داشت که نه تنها خود قربانی را که حتی آبهای پیرامونش و سنگهای مذبح را بلعید. ایلیا به تجربه دریافته بود که «خدای ما آتش فرو برنده است». (عبرانیان ۱۲: ۲۹).

هنگامی که آتش فرود آمد فریاد حمد و تسبیح مردم، در حضور خدا به آسمان برخاست ایشان یکصدا فریاد زدند: «یهوه او خداست!» ایلیا از موقعیت استفاده کرده و به کسانی که طرفدار خداوند بودند دستور داد تا بر انبیای بعل یورش برند و آنان، بتهایشان و مذبحهای بعل را از بین ببرند. ایلیا به اخاب که از او درخواست کرده

بود برای نزول باران دعا کند، توصیه کرد که بی‌درنگ کوه کرمل را ترک گوید. پس از اینکه ایلیا، ۷ مرتبه دعا کرد، ابری به اندازه کف دست از جانب دریا ظاهر شد و فوراً طوفانی بر پا شده، بارانی سنگین بارید.

به محض اینکه اخاب به قصرش رسید، برای زنش ایزابل تعریف کرد که چطور ایلیا تمام انبیای بعل را کشته است. ایزابل با شنیدن این سخنان، ایلیا را مجرم دانست. شرارت و وحشی‌گری ایزابل به حدی بود که خود اخاب از وی می‌ترسید. او می‌ترسید که مورد غضب زنش واقع شود و از میل شدید همسرش به انتقامجویی با خبر بود. از این رو دست به ترسیم تصویری زد تا خشم ایزابل را نسبت به ایلیا شعله‌ورتر سازد و او را به کشتن وی تحریک نماید. این کار خواسته اخاب را تأمین نمود ولی عواقبش دامن خود وی را نیز گرفت. شرارت و بزدلی به یکدیگر مرتبطند.

ایزابل تهدید کرد که ایلیا را خواهد کشت. او فرستاده‌ای به سوی ایلیا روانه کرد و گفت که فردا در همین ساعت سر از تنت جدا خواهد بود.

زمانی خبر تهدید به مرگ به ایلیا رسید که جسماً و روحاً، خسته بود. چرا که برای جدال با دشمنان خود و خداوند تلاش زیادی کرده بود. نبی بزرگ و مرد خدا که تازه در انظار تمامی قوم، پیروزی غظیم بدست آورده بود، بعلت خستگی و ضعف ناگهان دچار هراس و نومیدی شد.

او این حقیقت را دریافته بود که اگر شیطان نتواند از طریق وسوسه امتیازی بدست آورد می‌کوشد تا از طریق متهم کردن، حریف را شکست دهد. زمانی که شیطان، نه از طریق وسوسه و نه اتهام بستن نتوانست بر ایلیا غلبه کند، سعی کرد توی دل او را خالی کند. ایلیا از هر سه تمهید روح ضد مسیح که در وجود ایزابل بود رنج می‌برد، این روح همان روح زن فوطیفار بود که وی را ترغیب نمود تا یوسف را وسوسه کند. این روح نابود کننده می‌خواست مانع صعود یوسف به مرتبه‌ای شود که خدا برایش در نظر گرفته بود، ولی شکست خورد. روح ضد مسیح، همان روح شیطان است که با هر آنچه متعلق به خداست دشمن می‌باشد. آن روحی است که، می‌کوشد پاکان را ملوث، دلیران را بزدل و راست قامتان خدا را خمیده کند. این همان روحی است که مغلوب روح خدا می‌شود.

وسوسه‌های پنج گانه

ایلیا از صحنه پیروزمندانه فتح و ظفر در کوه کرمل، تنها در اثر تهدید زنی پا به فرار گذاشت. او هم واقعاً و هم مجازاً فرار کرد.

ایلیا که در اثر پیمودن مسافت ۶۰ مایل از کوه کرمل جسماً خسته و بنخاطر منازعه با شریر و انبیایش روحاً فرسوده بود، بالاخره در زیر درخت اردجی نشست تا دمی بیاساید. جلال مکاشفه کوه کرمل دیگر رخت بر بسته بود. از فریاد و هلهله شادی مردمی که کنارش ایستاده بودند دیگر خبری نبود. او شغف پیروزی در نبرد بر ضد نیروهای شریر را، پشت سر گذاشته بود و حالا خسته و کوفته تسلیم و سوسه شد.

به حضور خداوند فریاد زد: «ای خداوند بس است، جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم».

(اول پادشاهان ۴:۱۹).

او با این فریاد نشان داد که با وسوسه‌های ۵ گانه افسردگی، یاس، تسلیم، شکست و حقارت مواجه است. او از لحاظ جسمی فرسوده، از لحاظ عاطفی تحلیل رفته، از لحاظ روانی افسرده و از لحاظ روحانی نومید بود. دیگر از اشتیاق به جنگیدن در او خبری نبود. دیگر آماده بود تا تسلیم شود، ولی خدا امین بود.

خدا به ایلیا بعنوان رسول و نماینده اخلاقی‌اش در جهان، عطای نبوتی قدرتمندی داده بود و بدون توجه و به وضعیتی روحی یا گرفتاریهای احساسی وی قصد داشت این عطا در ایلیا باقی بماند.

همه ایلیا را با خدا مربوط می‌دانستند، چرا که او نبی‌ای بود که به نام خدایش خدمت می‌کرد. بنابراین اگر خدا ایلیا را انکار می‌کرد، در واقع خودش را انکار نموده بود.

بر طبق کلام خدا عطایا و دعوت‌های خدا غیر قابل بازگشت می‌باشند. یعنی خدا هرگز عطایا و دعوت خویش را پس نمی‌گیرد، او هیچگاه به وعده‌های خویش پشت نمی‌کند.

خدا حتی زمانی که ایلیا می‌خواست دست از خودش بشوید، دست از وی نشست.

خدا ایلیا را تنها نگذاشت.

علیرغم اینکه ایلیا افسرده و متزلزل بود و روحیه‌ای در هم کوفته داشت، خدا او را ترک نکرد، خدا ما را هم در هنگام ضعف انکار نخواهد نمود. خدا ما را انکار نخواهد کرد، چون خودش را انکار نخواهد کرد. به این مسئله کمی فکر کنید!

خدا امین است.

او نسبت به کلامش، شخصیتش و ما امین است.

خدا برای ایلیا سه کار انجام داد.

خدا به او خوراک داد.

خدا او را خوابانید.

خدا به وی آرامی بخشید.

ایلیا برای بهبودی به سه چیز نیازمند بود:

استراحت، خوراک و آرامش

در روزهای تنگی و بحران در زمانی که زندگی سخت، چشم انداز آینده بهم ریخته، افکار مغشوش و نیاز به دانستن و فهمیدن بسیار دشوار می‌شود، خدا مفری مهیا می‌سازد. این فراری از خودمان به سوی خداست.

یک جو آرام، روحی متفکر پرورش می‌دهد.

حتی عیسی اوقاتی را به خلوت کردن اختصاص می‌داد. وقتی به خدمتی که عیسی می‌کرد - مسیحی که با او بود، درخواستهایی که مردم از او می‌کردند، جفاهایی که متحمل می‌شد و چالشی که پیش رو داشت - می‌اندیشیم تازه پی می‌بریم که او تحت چه فشار زیادی بوده.

او زمانی را به خلوت کردن با پدر اختصاص می‌داد.

اگر عیسی و ایلیا به این خلوت احتیاج داشتند، پس تصور کنید که چقدر بیشتر ما بدان نیازمندیم.

ایلیا احتیاج داشت که از خدا بشنود و برای اینکه صدای خدا را بشنود، لازم بود که در شرایط روحانی مناسب قرار بگیرد تا بتواند آواز ملایم خدا را بشنود. خدا آنقدر ساکت ماند تا ایلیا آماده شنیدن شود.

برای شنیدن صدای خدا آماده شوید

ایلیا که در احساس بیچارگی غوطه‌ور شده بود و موقعیتش را نابود شده می‌دید، و تمام افکارش به درون خود وی ۴ معطوف شده بود، دیگر هیچ بینش صاف و شفافی نداشت. او که فقط اوضاع و احوال خودش را می‌دید، رفته رفته در دریای احساس بدبختی فرو می‌رفت، که این فرو رفتن، به فرو رفتن پطرس در دریا هنگامی که چشم از مسیح برداشت بی شباهت نیست.

خدا می‌دانست که هنوز هفت هزار نفر هستند که، حاضر نشدند برای پرستش بعل زانو بزنند. حال آنکه ایلیا احساس تنهایی و انزوا می‌کرد. با این حال وقتی که استراحت کرد و تجدید قوا نمود. سفری دیگر را به مقصد کوهی دیگر آغاز نمود و در آنجا بود که آواز خدا را شنید.

خدا با ایلیا در سیفی ملایم سخن گفت. او در کمال آرامش جان خود را باز یافت، سخنان خدا را شنید و دوباره آماده شد تا مکاشفه‌ای تازه دریافت کند. مکاشفه‌ای که خدمت او را تغییر داد و چندین برابر نمود. خدا امروز همین کار را برای شما خواهد کرد.

هنر ارتباطات بر پایه یک اصل استوار است: توانایی شنیدن

تا زمانی که ایلیا دست از احساس تأسف کردن برای خود نکشید و فکر و روحش آرامی نیافت، خدا با او صحبت نکرد. آن موقع که خود ایلیا مشغول حرف زدن بود فایده‌ای نداشت که خدا با او صحبت کند. چون در آن شرایط، ایلیا نمی‌توانست چیزی بشنود. هنگامی که ایلیا آماده شنیدن شد، خدا لب به سخن گشود. کلام خدا حیات و سلامتی با خود آورد و ایلیا را قادر ساخت که برخاسته به خدمت خویش ادامه دهد. زیبایی رابطه خدا با ایلیا فقط در این نبود که ایلیا مشتاق نزدیک شدن به خدا بود، که می‌خواست به ایلیا نزدیک شود. هم در بالای کوه و هم در زیر درخت اردج. خدا نبی‌اش را به حال خود رها نکرد.

ایلیا تحت هدایت خدا از کوه سرازیر شده به سراغ ایشع رفت و طریقه‌های ایمان را به او آموخت و سرانجام ردای خدمت را به وی سپرد. روند حوادث روحانی در اسرائیل عوض شد و اخاب و ایزابل با مرگی ننگین که مستحقش بودند، مردند. ایلیا مردی که در زیر درخت اردج، آرزوی مرگ می‌کرد، بدون اینکه طعم موت را بچشد به زندگی زمینی خویش خاتمه داد.

هنگامی که خدا به اهدافی که برای ایلیا در نظر داشت دست یافت، درخت اردج او را به اربه آتشین تبدیل نمود و او را به آسمان برد.

برای ایلیا نقطه عطف آنجایی بود که در اوج تنهایی و زمانی که وسوسه‌های گوناگون احاطه‌اش کرده بودند توانست آواز خدا را بشنود. وقتی شنید از آن اطاعت کرد. طریق رهایی هنگامی آغاز می‌شود که خدا به سراغ ما می‌آید و موقعی تداوم می‌یابد که ما از او اطاعت نمائیم. اینکه ما این نقطه عطف را در زندگیمان تجربه بکنیم و یا نکنیم، بستگی به اطاعت ما از کلام خدا دارد.

قدرت خدا به همان میزان در زندگی ما جاری می‌شود که از او اطاعت می‌کنیم و نه بیشتر.

اساس اطاعت، ایمان است و نه احساسات. ایمان همواره، عامل کلیدی اطاعت بوده است. این یک اصل است: احساسات پیرو اعمال می‌باشند.

عادل بودن یعنی «راست و قائم ایستادن» در حضور خدا. در عدالت هیچ کیفیت احساسی وجود ندارد. حالتی از بودن است، با این حال وقتی عدالت مسیح به ما منتقل می‌شود نتیجه آن سلامتی و خوشی است که هر دوی آنها کیفیات احساسی قوی‌ای در خود دارند. اطاعت و ایمان هم مانند عدالت دارای خصوصیات احساسی نیستند، ولی می‌توانند احساسات فرد را تغییر دهند.

به عبارت دیگر اگر می‌خواهید احساساتتان را عوض کنید، اعمالتان را عوض کنید.

اطاعت، عمل ایمان است. ایمان یقین عملی است. یقین تا زمانی که به مرحله عمل درنیاید ایمان نیست.

ایمان مثل باد است - نمی‌توان آنرا دید بلکه فقط آثار و نتایجش دیدنی است.

اطاعت روش خدا برای حفاظت از زندگی ماست.

زندگی کردن در اراده، کلام و طریق او همانا زندگی توأم با اطاعت ایمان است.

وقتی ایلیا مطیعانه به آنچه خدا گفته بود عمل کرد، آینده‌اش تضمین شد.

جلال خدا هر آنچه که به ضرر ماست را نهایتاً برای خیریتمان بکار می‌برد. خدا در اوقاتی که ما خیلی

مشکل داریم وارد عمل می‌شود و اگر تسلیم و مطیع او باشیم همه چیز را به خیریت ما بدل می‌سازد.

خیریت نهایی که خدا برای ما در نظر گرفته، «در آمدن به شباهت مسیح است».

کاربرد در زندگی

یکبار در مجله‌ای، درباره ایلیا و درخت اردجش مقاله‌ای منتشر کردم، مردی که این مقاله را خوانده بود برایم

نوشت که به محض خواندن آن دریافته که خودش از زمانی که همسرش مرده به مدت ۸ ماه زیر درخت

اردجش نشسته. دیگری نوشت که، از وقتی کارش را از دست داده سه ماه تمام با وسوسه‌های پنج گانه در

جدال بوده است. برای یک مرد در زندگی هیچ چیزی سخت‌تر از طرد شدن نیست.

آنچه که باعث شد ایلیا پا به فرار بگذارد تنها ترس از تهدید ایزابل نبود بلکه او احساس طرد شدگی می‌کرد

طرد شدگی عامل افسردگی است.

ایلیا زمانی که زیر درخت اردج نشسته بود و با وسوسه‌های پنج گانه دست به گریبان بود دریافت که از

جانب خدا طرد نشده بلکه فقط دشمنان خدا او را طرد کرده‌اند. خدا هرگز از کار کردن به خیریت او دست

نکشیده بود خدا هیچوقت، دست از کار کردن برای خیریت شما نمی‌کشد!

خدا بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد تا وارد سرزمین کنعان کند. خدا فقط زمانی شما را بیرون می‌آورد که

بخواهد به جای دیگری برود که بهتر از جای قبلی است. بحران تنها وسیله‌ای برای تحول است.

در شهر اوکلاهما با مردی ملاقات کردم که تجربه شخصی‌اش را با من در میان نهاد.

جری مبشری بود دارای زن و دو فرزند و در اوج بحرانی بزرگ، در زندگی خویش بسر می‌برد. همسرش به

او گفته بود که دیگر دوستش ندارد. آنها نمی‌توانستند به طور صحیح یا مؤدبانه با همدیگر ارتباط برقرار کنند.

او بالاخره به خود قبولانده بود که آنها باید فقط بخاطر بچه‌ها و خدمت در کنار هم زندگی کنند والا

ازدواجشان از پایه و اساس مرده است. او در وسوسه‌های پنج گانه خویش غوطه ور شده بود.

تنها راهی که پیش پای او قرار داشت این بود که یا به زندگی زناشویی عاری از عشق و محبت تن در دهد و یا خانواده و خدمتش را از دست بدهد. هر راهی که انتخاب می‌کرد پی‌آمدهایی دردناک و غم‌انگیز برای او دربرداشت. خصوصاً که او صادقانه خدا را می‌طلبید.

نیمه‌های یک شب، هنگامی که جری داشت کتاب مقدس می‌خواند، صدای آرام خداوند را در اعماق وجودش حس کرد که به او فرمان می‌دهد: «همسرت را دوست بدار». جری با این صدا بحث می‌کند و می‌گوید که بارها سعی کرده شوهری دوست داشتنی برای همسرش باشد، ولی این بار فقط این جمله را می‌شنود: «تو آن گونه که من گفته‌ام همسرت را دوست بداری، دوستش نداشته‌ای».

جری روزهای متمادی این کلمات را با خود سبک سنگین کرد.

عاقبت دریافت که این صدا از روح خدا بوده و بنابراین بر معنای آن تأمل نمود. «او را دوست بدار همانگونه که مسیح کلیسا را دوست می‌دارد». جمله‌ای دیگر از کتاب مقدس بود که در روح او زنده گشت جری تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده این حکم را اجرا کند.

اولین فرصت برای اجرای این تصمیم دو هفته بعد ایجاد شد.

هر شب کودک نوزادشان در نیمه‌های شب، بیدار شده و برای خوردن شیر شبانگاهی گریه سر می‌داد. معمولاً جری خود را به خواب می‌زد تا همسرش بلند شود و احتیاجات کودک را رفع کند با این حال آن شب ناگهان فکری به سر جری زد، تا آن ساعت از شب هنوز خوابش نبرده بود بلافاصله با صدای گریه کودک از جا پرید و به همسرش گفت که لازم نیست بلند شود، چون او مراقب کودک خواهد بود.

وقتی به کودک غذا داد احساسی جدید در وی برانگیخته شد و حس قدردانی از مادر و نوزاد در دلش برانگیخته گردید. تازه دریافت که محبت یعنی میل به نفع رساندن به دیگران، حتی به بهای جان. چون محبت دهنده است. محبت بر اراده متمرکز است نه بر احساسات.

هنگامی که جری به جستجوی راههایی برای کمک به همسرش ادامه داد و آن کارهایی را که دوست داشتنی تشخیص می‌داد انجام داد. دریافت که دوباره عاشق همسرش شده.

همسر جری بلافاصله متوجه تغییر رفتار او شد و از این بابت شگفت زده گردید. وقتی این رویه ادامه یافت و حتی بیشتر هم شد، او هم در مقابل با اعمال محبت آمیز به شوهرش پاسخ داد. پس از سپری شدن چند ماه، جری و همسرش تغییری فوق‌العاده را در روابط خویش تجربه نمودند.

جری از آنچه خدا به وی گفته بود اطاعت کرد.

خدا هرگز از کار کردن به خیریت آنها دست نکشید.

خانواده جری از برکتی که او یافته بود بهره‌مند گردیدند.
جری یا ایلیا فرقی نمی‌کند - اصل همان است.

«یاد آوری»

فردای روز نبرد مهم‌تر از شب قبل از آن است.
اگر شیطان نتواند از طریق وسوسه بر شخص غلبه کند، می‌کوشد تا از طریق متهم کردن یا ارباب به مقصود
خود برسد.

وسوسه‌های پنج‌گانه در حین بحران عبارتند از افسردگی، یأس، تسلیم، شکست و حقارت.
هنر ارتباطات بر پایه یک اصل استوار است؛ توانایی شنیدن.
خدا پیش از آنکه سخنی بگوید ما را به مرحله اطاعت می‌آورد.
قدرت خدا به همان میزان در زندگی ما جاری می‌شود که از او اطاعت می‌کنیم.
احساسات پیرو اعمال می‌باشند.

اگر می‌خواهید احساساتتان را عوض کنید، اعمالتان را عوض کنید.
بحران تنها وسیله‌ای برای تحول است.
محبت یعنی میل به نفع رساندن به دیگران، حتی به بهای جان چون محبت دهنده است.
خدا هرگز از کار کردن برای خیریت ما باز نمی‌ایستد.

فصل چهارم

«خدا همه را احیاء خواهد نمود»

داود پادشاه اسرائیل همان وسوسه‌های پنج گانه را که مردان در حین بحران بدان دچار می‌شوند. تجربه نمود. سموئیل نبی، داود را مسح نموده بود تا بعد از شائول، که از فرمان خدا ناطاعتی کرده بود و صلاحیت سلطنت را نداشت، پادشاه شود، با این حال شائول هنوز براریکه قدرت تکیه زده بود.

دوره پس از مسح داود تا زمان برآمدنش به تحت سلطنت دوره کار آموزی و آبدیده شدن داود بود. خدا در طی این دوره با آزمونهای گوناگون داود را بری سلطنت طولانی و توأم با کامرانی آماده می‌کرد. شائول دریافته بود که خدا داود را برای جانشینی او برگزیده و لذا با حسادتی بیمارگونه در صدد کشتن داود برآمد. داود به اتفاق چهار صد تن افرادش، از دست شائول و تلاشهای دیوانه وارش برای کشتن وی گریخت و برای حفظ بقای خود آواره کوه و دشت گردید.

عاقبت داود از این تعقیب و گریز دایمی خسته شد. در لحظه ضعف، ایمان به خدا جای خود را به ترس از شائول داد. داود با خود اندیشید که برای فرار از دست دژخیمان شائول بهتر است به سرزمین فلسطینیان فرار کند.

چه خیال باطلی. داود در لحظه ضعف تصمیم گرفت به سرزمین بی طرف بگریزد، ولی باید دریافت که در این زندگی هیچ زمین بی طرفی وجود ندارد. او در موقعیتی تصمیم گرفت که بخاطر خانواده و افرادش، تحت فشار و اضطراب شدید قرار داشت. بیش از حد خسته بود و از این رو تصمیمی مخرب گرفت. تصمیمات هر شخص سرنوشت او را رقم می‌زند.

مدت زیادی نگذشته بود که داود به پائین‌ترین وضعیت زندگی خود سقوط کرد.

تصمیم داود بر حکمت انسانی استوار بود، نه بر وعده و مکاشفه خدا و یا ایمان به او. داود این تصمیم را زمانی گرفته بود که غرق نومیدی بود. (جای شگفتی نیست که قرن‌ها بعد نبی دیگری چنین نوشت: «از نیکوکاری خسته خاطر مشوید».) (دوم‌تسالونیک‌ی ۳:۱۳).

داود با وضعیت خویش کنار آمد و با این کار خود وابستگانش را به خطر انداخت.

داود این رهبر دیندار و شریف، وقتی در یک برهه از زندگی خود وا داد، مجبور شد تا در دیگر عرصه‌ها هم تن به مصالحه بدهد. داود کمی بعد از آن تاریخ دروغ گفت، مرتکب تقلب و فریبکاری شد و فلسطینیان را که به او اعتماد کرده بودند گول زد.

اخیش مردی فلسطینی بود که در جت زندگی می‌کرد. داود وی را متقاعد ساخت که طرفدارش است و می‌خواهد به او خدمت کند. اخیش به داود و مردانش قول محافظت و دوستی داد. ولی داود تهاجمی بی‌رحمانه را به دیگر شهرهای فلسطین آغاز نمود و اهالی آن شهرها را کشت، اموالشان را غارت کرد و بعد به اخیش چنین گزارش داد که به دشمنان جت حمله‌ور شده.

تصمیم داود وی را از اراده خدا دور ساخت ولی نه آنقدر دور که دست خدا به او نرسد.

خدای ما، خدای رحیم است.

هنگامی که داود و افرادش خانه و کاشانه خود را در صقلغ ترک کردند تا دست به یورش دیگری بزنند این بار دشمن به اردوگاه داود حمله‌ور شد. آنان بهترین دارایی داود و مردانش را به یعما بردند، خانواده‌هایشان را اسیر کردند و اردوگاه وی را ویران ساختند. هنگامی که داود و مردانش به خانه بازگشتند چیزی جز خاکستر و لاشه سنگ نیافتند.

افراد داود در اوج اندوه و خشم بسوی داود برگشتند و قصد قتل وی نمودند. آنها از پیروی وی توقع به دست آوردن همه چیز را داشتند ولی در عوض دار و ندار خود را از کف داده بودند.

در آن لحظه داود با واقعیت تصمیم اشتباه خود و پی‌آمدهای آن رو در رو شد، این تصمیم برای او چیزی جز ویرانی و فلاکت به ارمغان نیاورده بود. داود دریافت که تنها امید و راه نجاتش آن است که بسوی خدا باز گردد و کاملاً به فیض، رحمت و لطف او توسل جوید.

واکنش داود به فاجعه مزبور آن بود که از کرده خویش توبه کرد. وی سپس «خویشتن را از یهوه خدای خود تقویت نمود» (اول سموئیل ۶:۳۰). بخاطر همین خصوصیات بود که داود مردی موافق دل خدا بود او در زندگی مرتکب خطاهای بزرگی شد ولی هیچوقت بدنبال راهی برای گریز از واقعیت نگشت. او در راستی کامل با اشتباهات خود برخورد می‌نمود.

او با بر شمردن کارهایی که خداوند در دیگر مواقع بحرانی زندگی‌اش برای او انجام داده بود، خویشتن را تقویت نمود و به خود دلداری داد. مثلاً به یاد آورد که چگونه با قلوه سنگهای ایمان جولیات را سرنگون نمود. او وعده‌ها، کلام و مکاشفاتی را که خدا به وی داده بود به یاد آورد و از آنها قوت قلب گرفت.

پس داود دعا کرد.

دعا همان کاری بود که او به هنگام اخذ تصمیم برای یافتن سرزمینی امن و بی طرف و گریز از چنگال شائول انجام نداده بود.

دعا نکردن غالباً یک جور از مخفی شدن است.

داود مشورت و هدایت خدا را جویا شد از خدا سؤال کرد که آیا بایستی لشکر دشمن را تعاقب نماید یا خیر. و آیا خواهد توانست برایشان چیره شود.

زمانی که داود آماده شنیدن شد خدا سخن گفت.

اکنون داود که از خدا اجازه تعقیب دشمن را گرفته بود و از پیروزی‌اش بر آنها اطمینان حاصل نموده بود مردان خود را برداشت و به تعقیب مهاجمان مبادرت ورزید در نتیجه می‌خوانیم که «داود هر چه عمالقه گرفته بودند باز گرفت...» (اول سموئیل ۱۸:۳۰).

آنگاه که داود از لحاظ روحانی بهبود یافت توانست اموال مادی خویش را نیز پس بگیرد.
خدا امین بود.

خدا هرگز داود را رها نکرد.

حتی در آن موقعی که داود از عواقب مسامحه خویش رنج می‌برد، خدا در صدد فراهم نمودن تمام عوامل ضروری برای رسیدن به تخت سلطنت بود. آن زمانی که داود تعادل روحانی خویش را در جدال زندگی باز می‌یافت، شائول پادشاه در جدال زندگی خویش در حال جان سپردن بود.

شگفت اینکه، در همان زمانی که شائول بخاطر سازشکاری‌اش در جنگ کشته شد، داود از سازشکاری که دچارش گردیده بود خلاصی یافت.

خدا امین بود که داود را از وسوسه‌های پنج گانه‌اش رهائی بخشید، او را بیامرزد، مفری برایش فراهم آورد و او را به جایگاهی که از قبل برایش در نظر گرفته بود برساند.

صبر داشته باشید - خدا در کار می‌باشد

داود پادشاه وعده خدا، تاج و تخت اسرائیل و جایگاهش در تبار مسیح را به خاطر عدم شکیبایی تقریباً از دست داده بود. او بخاطر تصمیمش در کنار آمدن با موقعیت و دستیابی به «خوب»، بهترینی را که خدا برایش در نظر گرفته بود، داشت از دست می‌داد.

بی صبری عادت زشت و زیانبار است.

بی صبری جنبه‌ای از بی ایمانی است.

بی ایمانی شالوده گناه است.

«پسر گمشده» در مثل عیسی نمونه بارز کسی بود که برای بدست آوردن میراث خود بی صبر بود و چون هنوز به بلوغ کافی نرسیده بود و آنقدر مسئولیت پذیر نبود که از میراث خود پاسداری کند، آنرا هدر داد.

انسانها برای پست‌ترین چیزها، هنگفت‌ترین بها را می‌پردازند.

آدمیان اکثراً جواب دعاهایی که از خدا دریافت کردند را از یاد می‌برند و فراموش می‌کنند که خدا رویاهایشان را جامه عمل پوشانده و امیدهایشان را تحقق بخشیده و این همه فقط بخاطر بی‌صبری است. در کار خدا بی‌صبری هیچ جایی ندارد.

بعضیها نه به اندازه کافی دعا می‌کنند، نه به اندازه کافی ایمان دارند، نه به اندازه کافی اعتماد دارند، نه به اندازه کافی صبر می‌کنند و نه به اندازه کافی انتظار می‌کشند و به همین خاطر قافیه را می‌بازند. من واقعاً نمی‌توانم تعداد نامه‌هایی را بشمارم که از افرادی ناامید دریافت کردم و آنها در نامه‌های خود از من خواسته‌اند برایشان دعا کنم، چون در بحران افتاده‌اند. و بعد فقط چند ماه بعد نامه شادمانه دیگری از همان افراد به من رسیده که در آن نوشته‌اند: «باورت نمی‌شود که چه اتفاقی برایم افتاده!» چرا، باورم می‌شود.

کلام خدا می‌گوید: «تسبیح خواندن راستان را می‌شاید». (مزمور ۳۳:۱). این حق ایمانداران است که در بحبوحه بحران خدا را تسبیح بخوانند چرا که در آن لحظه با ایمان می‌دانند که خدا برای خیریت ایشان در کار می‌باشد. آن لحظه‌ای که تمام خدمه کشتی که پولس را با خود می‌برد گرفتار توفان شدند و امید خود را بکل از دست داده بودند، پولس بدایشان گفت که «شاد باشید» چرا که قرار نبود که هیچ کدام از آنها هلاک گردند. وقتی که کشتی غرق شد و آنها به خشکی رسیدند گروهی از مردم از پولس و همراهانش پذیرایی کردند. از درون آتشی که در کنار ساحل افروخته بودند ماری سمی بیرون آمد و پولس را نیش زد. پولس فقط با بی‌اعتنایی مار را انداخت. جزیره نشینان بهت زده به پولس نگاه می‌کردند و هر لحظه منتظر بودند که پولس به زمین افتاده بمیرد. طبیعت خرافی ایشان سبب شده بود که تصور کنند او حتماً باید مرد شریبری باشد که چنین مار مهلکی او را گزیده. وقتی هیچ اتفاقی برای پولس نیفتاد، آن وقت با خود گفتند که او حتماً باید یکی از خدایان باشد. پولس خدا نبود بلکه فقط به خدا توکل کرده بود.

پولس نیت خدا را می‌فهمید، فکر مسیح را داشت و می‌توانست در گرما گرم بزرگترین مشکلات و وسوسه‌ها ملوانان هراسان را دلداری دهد و یا افعی را به میان آتش بیفکند. پولس از هیچ بدی نمی‌ترسید، چرا که خدا با او بود.

خدا ابتکار به انجام رسانیدن تمامی نیت خویش را در دست دارد.

آنکه مبتکر نجات ما و پایه گذار فیض و به کمال رساننده زندگی ماست، ما نیستیم. ما فقط ساخته دست او می‌باشیم که با خود مسیح به او پیوند خورده‌ایم و از روح او و کلام جاودانی‌اش زاده شده‌ایم.

اراده خدا بر این قرار گرفته که انسانها نجات یابند، خواست او این نیست که کسی گم شود، او پسرش را به جهان فرستاد تا جهان را فدیة کند تا آنکه هیچ کس هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. خدا پسر خود را به جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا بوسیله او جهان نجات یابد (یوحنا 3: 16). اگر خدا برای رهانیدن ما از گناه تا بدین حد مایه گذاشته، حتماً برای رهانیدن از مشکلات کاری خواهد کرد.

حتی در این لحظه که شما مشغول خواندن این کتاب هستید باز هیچ فرقی نمی‌کند که چه تجربه‌ای دارید، که در چه شرایطی هستید و نوع وسوسه‌ای که گرفتارش هستید چیست؟ حقیقت این است که خدا شما را انکار نخواهد کرد چونکه شما بواسطه تولد تازه طبیعت او را یافته‌اید. انکار کردن شما به مثابه انکار کردن خودش میباشد و خدا هیچوقت اینکار را نمی‌کند.

خدا برای خیریت شما درکار می‌باشد.

اینکه ما چه احساسی داریم و ایمان ما در چه وضعیتی قرار دارد در خدا هیچ تأثیری ندارد.

ممکن است از این شاخه به آن شاخه بپرید، در فراز و نشیبهای احساسی قرار بگیرید، خوش بین و یا بد بین باشید ولی خدا هیچوقت تغییر نمی‌کند.

هر کاری که بکنید فرقی نمی‌کند، خدا خداست.

می‌توانید به او اعتماد کنید، می‌توانید او را تسبیح بخوانید.

در بحبوحه بحران خواه گرفتاری باشد، و خواه وسوسه، توکلتان به خدای زنده باشد نه به تواناییها، استعدادها، احساسات، اوضاع و احوال و یا حتی به خودتان.

در لحظه احتیاج باید تنها به خود خدا توکل کنید.

خدا نسبت به ایلیا و داود امین بود.

خدا هرگز نه آنها را رها کرد و نه به حال خودشان گذاشت.

خدا در هنگام ضعف، ایشان را انکار نکرد.

خدا در طریقی مافوق طبیعی از ایشان محافظت کرد.

خدا با ایشان سخن گفت.

خدا ایشان را احیاء نمود.

خدا آنها را حفظ کرد.

ایلیا درخت اردجی را با ارابه آتشین معاوضه کرد.

داود صقلغ را با تخت سلطنت مبادله نمود.

خدا ضعف ایشان را گرفت و قوت خویش را به آنها داد.

خدا هر کاری که برای آنها کرده، برای شما نیز خواهد کرد.

خدا شما را ترک نخواهد نمود و به حال خود نخواهد گذاشت.

خدا شما را در هنگام گرفتاری یا وسوسه انکار نخواهد نمود.

خدا امین است.

دعا

«پدر در این لحظه که در اوج بحران هستم بنام عیسی به حضورت می‌آیم. می‌خواهم در حال احتیاج با تو روراست باشم. من هیچ احساسی ندارم. قادر به ایجاد هیچ چیزی نیستم، ولی خداوندا می‌خواهم بدانی که یقین دارم که تو خدایم هستی، ایمان دارم که کلام تو راست است و ایمان دارم که در همین لحظه تو برای خیریت من در کار هستی. بخاطرش ترا شکر می‌کنم.

شکرت می‌کنم که مرا انکار نخواهی کرد، چونکه خودت را انکار نخواهی کرد. ترا بخاطر آنکه هستی و به خاطر موقعیتی که خودم در مسیح دارم شکر می‌کنم بطور کامل به تو توکل می‌کنم تا مرا از موقعیتی که در آن هستم به مکاشفه‌ای جدید، خدمتی بزرگتر و برکتی عظیم‌تر از آنچه که تا بحال در زندگی داشته‌ام، منتقل نمایی توکلم بر توست ای خداوند. آمین».

«یاد آوری»

تصمیات هر شخص سرنوشت او را رقم می‌زند.

تصمیاتی که تحت فشار و ترس گرفته می‌شوند، مخرب هستند.

تصمیات ما ممکن است ما را از خدا دور سازد، ولی نه آنقدر دور که دست خدا به ما نرسد.

دعا نکردن غالباً یک جور از مخفی شدن است.

آدمها اغلب چیزهایی را که خدا برایشان در نظر گرفته، بخاطر بی‌صبری از دست می‌دهند.

خدا ابتکار به انجام رسانیدن تمامی نیات خویش را در دست دارد.

اگر خدا برای نجات ما تا این حد مایه گذاشته، حتماً برای رهانیدنمان از مشکلات کاری خواهد کرد.

خدا هر آنچه که برای دیگران انجام داده، برای شما نیز انجام خواهد داد؛ او ضعفهای شما را خواهد گرفت

و با قوت خویش آنرا معاوضه خواهد کرد.

بخش دوم

بحران تغییر

فصل پنجم

«الگوی خدا برای تغییر»

هر آنچه که خداوند انجام می‌دهد مطابق الگویی است و بر اساس اصلی قرار دارد وقتی ما الگوهای او را یاد بگیریم و ایمانمان را بر اصول وی بنا سازیم زندگیمان پرثمر و موفقیت آمیز خواهد شد ولی اگر با اتکا به شخصیت، نظرات و شرایط خودمان زندگی کنیم، زندگیمان درهم و برهم و مغشوش خواهد شد. یکی از اهداف اصلی هر مسیحی راستینی این است که الگوها و اصول خدا را از طریق مطالعه پی‌گیر و بکار بستن عملی کلام خدا کشف نماید. کلام خدا حاوی اصولی است که ما می‌توانیم تصمیمات و اعمالمان را در قبال هر موقعیت و موضوعی در زندگی، بر مبنای آن اصول تنظیم نماییم. کتاب مقدس تنها قاعده رفتار ماست. اگر ما فقط بخواهیم نحوه واکنش نشان دادن به موقعیتهای ویژه را یاد بگیریم، هرگز به اندازه کافی نخواهیم آموخت تا بتوانیم برای هر موقعیتی که در زندگیمان بروز می‌یابد، راه حلی داشته باشیم. ولی اگر مصمم به فراگیری الگوها و اصول خدا در زندگی خویش باشیم، آنوقت برای رویارویی با هر موضوعی، چه بزرگ و چه کوچک مجهز خواهیم بود.

پیش از این ملاحظه کردیم که تغییر در زندگی امری عادی است. یکی از الگوهای خدا برای تغییر، فرایند دخول و خروج است. به تعبیری ما در زندگی فقط دو کار انجام می‌دهیم، داخل شدن و خارج گشتن. با تولد داخل حیات می‌گردیم و با مرگ از آن خارج می‌شویم. از دحم خارج می‌شویم و وارد دوران نوزادی می‌گردیم؛ دوران نوزادی را ترک می‌کنیم و وارد دوران کودکی می‌گردیم؛ از دوران کودکی خارج شده پا به دوران بلوغ می‌گذاریم و این تا انتهای زندگی ادامه می‌یابد. در طی بیست و یک روز ممکن است ما از خانه خارج شویم و وارد اتومبیل گردیم؛ از اتومبیل خارج شده، داخل یک رستوران شویم؛ از رستوران بیرون آمده و دوباره سوار ماشین شویم و الی آخر.

در طی گذر از مراحل مختلف زندگی، از خانه خارج می‌شویم و داخل مدرسه می‌گردیم؛ از مدرسه خارج می‌شویم و جذب بازار کار می‌گردیم؛ از حالت مجرد بیرون می‌آئیم و پا به تأهل می‌گذاریم؛ زمین را ترک می‌کنیم و به بهشت یا جهنم می‌رویم. می‌توانیم از شهری به شهر دیگر، از شغلی به شغل دیگر، از کلیسایی به کلیسای دیگر و با کمال تأسف از ازدواجی به ازدواج دیگر داخل شویم.

هر تغییری چه کوچک باشد و چه بزرگ با بحران همراه است. هر چند تغییر بزرگتر باشد، بحران بزرگتر است.

تغییر با بحران همراه است، فرایند داخل شدن و خارج گشتن زندگی ما را تغییر می‌دهد، روال عادی و روزمره را به هم می‌ریزد و در ما برداشتهای تازه‌ای می‌آفریند که ممکن است در وجودمان حس تنش را ایجاد نماید.

اصلی که با الگوی دخول و خروج متناسب است سرا میتوان چنین بیان کرد: «نحوه خروج شما تعیین کننده نحوه دخولتان می‌باشد». به هر ترتیبی که ما موقعیتی از زندگی را ترک می‌کنیم به همان ترتیب وارد موقعیت بعدی می‌گردیم.

ما تنها چیزهایی را به مکان، شهر، رابطه، شغل، خدمت و یا مدرسه جدید می‌بریم که پیش از این از مکان و ... قبلی با خود بیرون آورده‌ایم. هر آنچه که از گذشته در فکر و روح ما باقی مانده، در وضعیت جدید همراه ما خواهد بود. اگر با روحی مجروح و شفا نیافته وضعیت قبلی را ترک گوئیم با همان روح وارد وضعیت بعدی خواهیم گشت. اگر با تلخی، دشمنی، خصومت، عدم بخشایش، ناکامی یا جبرگرائی از آن وضعیت بیرون بیائیم. تمامی آن بذرها را با خود به مکان جدید وارد خواهیم کرد. در نهایت همان چیزها را در موقعیت جدید خواهیم کاشت و پرورش خواهیم داد.

به تعبیر مثبت اگر بذرهایی که برای خیریت ما جوانه می‌زنند را به هر جا ببریم برایمان ثمره نیکو خواهند آورد.

راجر و مارتی دو تن از دوستان من هستند که در وقف خویش به خدا وفا دارند. گروه احسان و نیکوکاری کلیسای ایشان، برنامه توزیع غذا و موعظه انجیل در میان فقرا را هر پانزده روز یکبار دارد. محله‌ای که ایشان برای خدمت انتخاب کرده بودند یکی از ده ناحیه مشکل ساز در ایالات متحده بود. چند سال اول آن‌ها در کاشتن بذر انجیل مشکلات زیادی داشتند، چرا که آن منطقه کانون خشونت، پاتوق گانگسترها، قاچاقچیان مواد مخدر و گدایان بود و هر کدام از این اقشار بارها جان افراد این گروه سرا به خطر انداخته بودند. آنها سالهای پیاپی بر طبق برنامه هر ماه دوبار به توزیع مواد غذایی و موعظه انجیل ادامه دادند تا اینکه عاقبت مردم آن ناحیه به اندازه کافی کلام خدا را شنیدند و به این نتیجه رسیدند که لازم است به زبان محلی‌شان کلیسایی تأسیس گردد. راجر و مارتی جماعت کوچکی تشکیل دادند و شبانی هم برای آن تعیین نمودند. آن دو به کار توزیع غذا و موعظه انجیل کماکان ادامه دادند تا به بقای کلیسای کوچک آنجا کمکی شده باشد. مردم آن حدود رفته رفته وقتی متوجه شدند که کسی از آنها مراقبت می‌کند، آنها هم جلب شدند. به دولت درخواستی نوشتند و

بودجه‌ای گرفتند تا بعضی از ساختمانهای کهنه را بازسازی کنند و چهره فقر را از آنها بزدايند. کم کم شهروندان به خانها کسب و کار و ظاهر خویش رسیدند. کلیسای کوچک رشد کرد، راجر و مارتی بکار خود ادامه دادند و هیچ وقت برنامه بکشنه‌های خود را در آن محله فراموش نکردند.

اینک ۷ سال از زمانی که راجر و مارتی برای خدمت در آن ناحیه دعوت شده‌اند می‌گذرد. زمانی که کار خود را شروع کردند از دیدن یک نفر یا شش یا ده نفر که به انجیل واکنش مثبت نشان می‌دادند هیجان زده می‌شوند امروز نجات پنجاه یا صد نفر تنها در یک جلسه دیگر چیز عجیبی برایشان نمی‌باشد. دیگر این محله از لحاظ استانداردهای دولت جزو محله‌های فقیر نشین طبقه بندی نمی‌شود و کلانتری محل به خاطر اینکه دیگر هیچ اتفاق بد و یا جنایتی رخ نمی‌دهد بکلی تعطیل شده.

بذرهای عدالت همان میوه عدالت را به بار می‌آوردند و این هیچ ربطی به زمینی که بذرها در آن کاشته می‌شوند ندارد. به همین خاطر است که خدا با اصول سروکار دارد. ریشه همیشه همان میوه را به بار می‌آورد، اوضاع و احوال و محیط پیرامون هیچ کدام عوامل ریشه‌ای نیستند.

به همان نحو که ما از مرحله کودکی بیرون می‌آئیم وارد مرحله بلوغ می‌شویم. همانطوریکه از دوران مجرد بیرون می‌آئیم، دوباره وارد زندگی زناشویی می‌شویم.

همانطوریکه از مدرسه بیرون می‌آئیم وارد بازار کار می‌شویم.

با همان وضعیت که روابطمان را با کسی قطع می‌کنیم با همان روحیه روابط جدیدتری را آغاز می‌کنیم.

با همان حالتی که از مکان پرستش بیرون می‌آئیم وارد مکان خدمت می‌شویم.

بیرون آمدن از جایی و رفتن به جایی دیگر

پولس رسول چنین تعلیم می‌دهد که وسوسه‌ها و سختیها "مناسب بشر" می‌باشند، ولی زمانی که به سراغ انسان می‌آیند خدا «مفری می‌سازد» تا ما بتوانیم از آنها خلاصی یابیم. الگوی فرار خدا هرگز بر پایه فرار از جایی نیست، بلکه فرار به جایی است.

ابرام را خداوند از اور کلدانیان بیرون آورد. مقصود خدا از بیرون آوردن وی از اور، آن بود که او را وارد سرزمین موعود سازد. ابرام کشوری را ترک کرد تا به کشوری بهتر وارد شود بعدها نام او از ابرام به ابراهیم تغییر یافت، چرا که نوع رابطه‌اش با خدا عوض شده بود. او رابطه‌ای را رها کرد تا وارد رابطه‌ای بهتر شود، رابطه‌ای که مبتنی بر عهدی ابدی بود. خدا او را از جایی بیرون آورد تا جایی دیگر را به وی هدیه دهد.

خدا قومش اسرائیل را از مصر و بردگی رها نید پایه و اساس سرهایی وی صرفاً بیرون آوردن قوم اسرائیل از مصر نبود بلکه او میخواست ایشان را به سرزمینی دیگر وارد کند. کتاب مقدس در این باره می نویسد: «و ما از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهند در آورد.» (تثنیه ۶:۲۳) به همین ترتیب ما نیز غالباً در مواقع بحران به فرار کردن از چیزی ناخوش آیند و یا مکانی نامطلوب می اندیشم برای دور شدن از بحرانها، مشکلات، مسائل، مخابرات، تنبیه و موضوعات بغرنج زندگی به هر دری می زنیم، چونکه طبیعت ما اساساً منفی است ولی نقطه نظر خدا بکلی فرق می کند. از آنجایی که خدا سرشتی مثبت دارد او همواره به این فکر است که ما را از مکان یا شرایطی بد خلاصی داده به مکان یا شرایط بهتر در آورد.

بدین تعبیر بحران آن گونه که در دنیا یا دیدگاههای ما جا افتاده چیزی منفی نیست. برای اینکه خدا ما را از جایی که بوده ایم به جای دیگر در آورد نیاز به انتقال هست. زمانی که خدا قوم اسرائیل را آزاد کرده به کنعان آورد این اصل را به

طرزی آشکار نشان داد. او برای اینکه آنها را به سرزمین موعود بیاورد نخست می بایست از اسارت مصر بیرونشان می آورد.

آنهایی که از مصر خارج شده بودند نتوانستند دریابند که خدا چه کاری برایشان انجام داده. ایشان فقط به بیرون آمدن از وضعیت قبلی راضی بودند ولی آماده ورود به وضعیت جدید نبودند. زمانی که چشمشان به سرزمین موعودی افتاد که شیر و شهد در آن جاری بود از ورود به آن و تصاحبش خود داری کردند. موسی دوازده جاسوس را به آن سرزمین فرستاد تا ببینند آیا قابل سکونت هست. دو نفر از آنها یعنی یوشع و کالیب گزارشی تکان دهنده از طبیعت بکر و دست نخورده و پتانسیل موجود در آن سرزمین ارائه نمودند. ده جاسوس دیگر وحشت زده بودند. آنها داستانهایی درباره غولهای ساکن در آن سرزمین پخش کردند. قوم اسرائیل جملگی گزارش غلط را باور کردند و پذیرفتند که در آنجا غولهایی مهیبی هستند که ایشان را یارای مقابله با آنها نیست و فتح کنعان امکان پذیر نمی باشد نگرش آنها منفی بود. بدترین خبر را باور کردند و از پیامدهای آن رنج کشیدند. آن نسل از ورود به کنعان محروم شد و هر ده جاسوس در بیابان هلاک شدند. ولی خدا یوشع و کالیب را با عمری طولانی برکت داد و ایشان را مأمور ساخت تا نسل بعد را برای ورود فتح و استقرار در سرزمین موعود رهبری نمایند.

خدا به بنی اسرائیل خروج از مصر را داد تا بعد از آن بتواند ورود به کنعان را بدیشان عطا کند. از آن جائیکه تاریخ اسرائیل نمونه ای برای ماست پس الگوی خدا برای ما امروز هم همان است. اگر ما نتوانیم مقصود خدا را از بیرون آوردنمان درک کنیم و بفهمیم که او می خواهد ما را وارد مکانی بهتر و درخشان تر بکند، آنوقت مثل

نسل اول بنی اسرائیل بنخاطر بی‌ایمانی محکوم به هلاکت هستیم. با از یاد بردن الگوها و اصول خدا ممکن است سرزمین موعودمان را بکلی از دست بدهیم.

هدف اولیه و بنیادین خدا برای زندگی ما این است آنها را به رابطه‌ای نزدیک‌تر با خویش منتقل سازد. خواست خدا برای تمام فرزندان این است که به شباهت مسیح درآیند. او برای اینکه ما را به آن شباهت و وضعیت درآورد باید ابتدا ما را از عادات و دیدگاههای اشتباه، افکار گناه‌آلود و اعمال خودخواهانه بیرون آورد. باید به خدا اجازه دهیم که ما را در بیرون آوردن و داخل نمودن هدایت کند.

از طریق بحران است که ما از وضعیتی قدیمی خارج شده وارد وضعیتی جدید می‌گردیم.

خدا برای اینکه نجات را نصیب ما سازد، اول باید ما را از گناه برهاند و این کار را از طریق بحران انجام می‌گیرد. رویارویی با واقعیت اقرار به نیاز، فروتنی، توبه همه و همه جزئی از بحران نجات هستند. خدا با رهنیدن ما از بدی عدالت را نصیبمان می‌سازد.

هنگامی که خدا ما را از مرحله‌ای از زندگی وارد مرحله دیگر می‌سازد، مراحل بغرنج و حتی درد آور گذر، تولید تنش می‌کند. بنی اسرائیل از درک آنچه که خدا برایشان انجام می‌داد عاجز بودند و به همین خاطر تحت فشار از هم پاشیدند. آنها مقصود خدا از بیرون آوردنشان از مصر را نادرست برداشت کرده بودند. خدا می‌خواست قومش را به کنعان ببرد. سرزمینی که به ابراهیم و اعقابش وعده داده بود ولی تنها چیزی که آنها می‌توانستند ببینند بیابانی بود که پیش رویشان قرار داشت. یعنی بحران گذر.

ما باید ورای تنشهای موقتی به جلال همیشگی نظر بیافکنیم.

توجه خدا بیشتر به آنجایی است که قرار است برویم نه به آنجایی که از آن آمده‌ایم.

خدا همیشه به محصول نهایی نگاه می‌کند.

خدا همیشه به آنجایی نگاه می‌کند که می‌خواهد فرزندان در آن جا باشند، که اگر مطیعانه او را پیروی نمایند ایشان را بدانجا رهنمون خواهد شد.

زمانی که ایلیا بر روی زمین زندگی می‌کرد با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌نمود و با وسوسه‌های پنج گانه درگیر بود. خدا از طریق ایجاد رابطه‌ای تازه با وی به او خدمت نمود. ایلیا ایمان داشت که خدا خدایی نیکوست به او توکل کرد. از او اطاعت نمود و عاقبت در ازای آزمایشهای سخت خدمتی بزرگتر نصیب شد که تا آن زمان هرگز چنین خدمتی را تجربه ننموده بود. زمانی که ایلیا زمین را ترک گفت و ردایش را که نماد مسح او بود به ایشع واگذار خدمتش چندین برابر شده بود.

عیسی می‌خواهد ما شاگردانش را چندین برابر کند، او دعا کرد که روح‌القدس بر ما بیاید. او می‌دانست ما که در این دنیا بدن مسیح را تشکیل می‌دهیم باید افکار او را داشته باشیم، از کلام او سخن بگوییم و اعمال او را انجام دهیم از این طریق خدمت او چندین برابر می‌شد. اما عیسی مجبور بود زمین را ترک گفته به آسمان نزد پدرش باز گردد تا بتواند روح قدوس خود را برای ما شاگردانش بفرستد. خدا به این جهان وارد شد و به واسطه عیسی مسیح با شاگردانش زیست و مسیح هم جهان را ترک گفت تا بتواند بار دیگر و این بار از طریق روحش وارد شاگردانش شود.

ما باید آماده ترک دنیای کهنه و ورود به دنیای تازه شویم. وقتی ما به شیوه‌ای دیندارانه با تغییر برخورد می‌کنیم بجای اینکه کاسته شویم افزوده می‌گردیم.

وقتی از "مصرمان" خارج شده در بیابان انتظار می‌کشیم تا شایستگی ورود به سرزمین وعده را پیدا کنیم همواره با بحرانهای جدیدی روبرو می‌شویم ولی هر بحران گامی بسوی زندگی بعثت، والاتر و ماندگارتری است که خدا می‌خواهد به ما عطا کند.

خدا همیشه به آنجایی که می‌خواهد ما را ببرد نگاه می‌کند نه به آنجایی که هستیم. این در مورد ابراهیم و موسی صدق می‌کرد و امروز نیز در مورد ما صادق است.

برای وارد شدن به جایی، خارج شدن از جایی دیگر امری ضروری است؛ و وارد شدن به همان اندازه خارج شدن اهمیت دارد.

ورود به بحران و خروج از آن

هنگامی که جیم با من تماس گرفت تا درباره امور مربوط به خدمت با هم گفتگو کنیم، صحبت‌مان به حضور و خدمتش در کلیسایش کشید. جیم به من گفت که ایمان دارد خدا او را به آن کلیسا هدایت کرده و ایمان دارد که برای مقصودی خاص به کمک شبان آنجا فرستاده شده است. حالا ۴ سال از آن زمان می‌گذشت و او اقرار می‌کرد که ظاهراً شبان به کمک او احتیاجی ندارد، همسرش ناراضی است و بچه‌هایش حاضر نیستند با آنها به آن کلیسا بروند.

با این حال او هنوز از ترک آن کلیسا اکراه داشت چرا که شدیداً معتقد بود که خدا او را به آن مکان پرستش هدایت کرده است.

از او پرسیدم: "آیا در آنجا به خدمت مشغول هستی؟" "آیا از پرستشهای آنجا نفعی می‌بری؟"

به این خاطر از او چنین سوالاتی کردم چون هر چیزی در زندگی می‌تواند بطور بالقوه سودمند یا زیان بار باشد.

او با تأکید گفت: "نه من و نه خانواده‌ام."

"پس چرا آنجا را ترک نمی‌کنی؟"

"چون خدا مرا به آنجا هدایت کرده."

به او گفتم: "تو باید بدانی که خدا اغل اوقات ما را به طریقی مافوق طبیعی به جایی میبرد و بعد زمانی می‌رسد که می‌خواهد بطور طبیعی آنجا را ترک کنیم و ما چون انتظار هدایت مافوق طبیعی دیگری داریم، نمی‌توانیم قبول کنیم."

گاهی وارد شدن ما به جایی مافوق طبیعی است و با آیات و معجزات همراه است. بنابراین وقتی زمان ترک آنجا فرا می‌رسد چون انتظار نداریم از طریقی طبیعی هدایت شویم آنرا نادیده می‌گیریم. خدا بنی اسرائیل را با معجزات و نازل کردن بلاها و طاعون بر مصریان از آن کشور بیرون آورد آن یک استثناء بود نه قاعده‌ای همیشگی. عملی مافوق طبیعی برای برهه خاصی از زمان در تاریخ بود. ولی اگر ما فقط چشم انتظار انجام کارهای خارق‌العاده از خدا باشیم از روح‌القدس غافل خواهیم شد.

زمانبندی یکی از اجزاء اصلی موفقیت است.

خیلیها بیشتر از آن اندازه‌ای که باید، در یک جا می‌مانند در صورتی که اگر سر وقت آنجا را ترک می‌کردند اینقدر مشکل آفرین نمی‌شدند. این همان چیزی بود که برای جیم رخ داده بود. او بیش از اندازه لازم در آنجا مانده بود و به همین خاطر در زندگی شخصی و خانوادگی اش مشکلاتی بروز یافته بود. او با سختیها و مشکلاتی رو در رو شده بود که هیچ کدام ضرورتی نداشتند.

وقتی چند ماه بعد جیم را دیدم او خوشحال و راضی بود. به مجردیکه تصمیم به رفتن گرفته و این تصمیم را عملی ساخته بود، خدا برایش آن مکانی را که می‌خواست در آنجا باشد مهیا نموده بود.

وقتی طمان رفتن فرا می‌رسد همواره کسانی هستند که می‌خواهند بمانند. خواست آنان غالباً بر پایه احساسات شخصی است. وقتی خدا شما را از جایی بیرون می‌آورد تا به جایی دیگر ببرد. نباید به خودتان اجازه دهید که احساسات بجای حقیقت بر تصمیم‌گیریتان اثر بگذارد.

پیروی از زمان بندی خدا همیشه برکت با خود به همراه خواهد داشت. خدا می‌تواند از شما در لحظه بخصوصی از زمان و به طریقی قدرتمندانه، پر جلال و منحصر به فرد استفاده کند.

موفقیت، زمانی حاصل می‌شود که شما فردی درست، در زمانی درست و در مکانی درست باشید. زمان بندی یکی از اجزای کلیدی موفقیت است.

در قرن اول میلادی شائول، مسیحیان را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد تا اینکه عیسی مسیح خویشان را به طرزی معجزه آسا بر شائول مکشوف ساخت و او را کور کرد. شائول به خانه حناینا رفت و او بر وی دست گذارده دعا کرد تا بینایی خویش را باز یابد. نام شائول به پولس تغییر یافت او سخنگوی پرتوانی برای ایمان مسیحی گردید و انجیل را از طریق رسالاتی که نوشت و اکنون جزئی از کتاب مقدس ما می‌باشند تا به زمانه ما انتشار داد.

حناینا، مرد دیندار ولی گمنامی بود که خدا او را در زمانی خاص و برای نیازی ویژه بلند کرد. آنگاه او دوباره به جایگاه گمنام خویش بازگشت و حتی یک کلمه دیگر هم از او در جای دیگری سخنی نرفت. او وارد تاریخ شد و از آن خارج گشت. شیوه زندگی دیندارانه وی این امکان را برای او فراهم ساخت تا به پولس خدمت کند و او را آماده خدمت نماید. او مردی درست، در زمانی درست و در مکانی درست بود.

موفقیت شکست را می‌زداید

وقتی به مکانی جدید وارد می‌شوید تجربیات، دوستان و درسهای تازه‌ای می‌باید. اگر از مکان قبلی که پیش از این بودید، درسهایی آموخته باشید آنوقت خدا کاری کاملاً متفاوت را در شما آغاز می‌نماید. ولی اگر از آزمونهایی که قبلاً خدا پیش رویتان گذاشته، قبول نشده باشیم باید بار دیگر همان امتحانها را پس بدهید تا اینکه درس مورد نظر را فرا بگیرید و در امتحان قبول شوید. وقتی بنی اسرائیل از ورود به کنعان در همان مرتبه اول سر باز زدند به مکانی موسوم به قادش برنیغ رفتند و تا زمان فتح کنعان در همان منطقه سرگردان ماندند. ما هم در زندگی خویش "قادش برنیغهایی داریم. منظور همان شرایط و موقعیتهایی است که ما بارها و بارها خودمان را در آنها می‌یابیم تا اینکه می‌گوییم: "دیگر بس است! خداوندا چه چیزی می‌خواهی به من یاد بدهی؟"

به محض اینکه از "قادش برنیغ" خود عبور کردید و وارد مکان جدید شدید، آنگاه درسها و تجربیات جدیدی خواهید آموخت و رشد روحانی را تجربه خواهید نمود که هرگز قبل از آن تجربه نکرده بودید. این نقشه خدا برای تمام مسیحیانی است که در حال رشد و بلوغ هستند. ما از "جلال به جلال" و از موفقیت به موفقیت نمو می‌کنیم.

موفقیت شکست را می‌زداید.

برای ورود به موقعیت یا رابطه‌ای جدید الگویی خدادادی وجود دارد. شما نمی‌توانید تجربیات گذشته خود را گرفته در زمین جدیدی بکارید. نمی‌توانید سروال دوستی با یک نفر را در مورد فردی دیگر تکرار نمائید مگر اینکه از پایه طرحی نو دراندازید. نمی‌توانید الگویی را که در یک کسب و کار موفق بوده برداشته در مورد کسب و کاری دیگر از آن استفاده کنید، مگر اینکه زمینه تازه‌ای ایجاد نمائید.

الگوی کشت و زرع چنین است: شخم زدن زمین، کاشتن بذر، آبیاری آن، درو کردن محصول. درو کردن محصول آخرین گام و بدیهی‌ترین مرحله آن است. ولی ممکن است همین مرحله هم فراموش شود! هر شبانی می‌داند که در پایان جلسه کلیسایی باید از تازه واردین دعوت کند تا به جلوی مذبح بیایند. هر یک از اعضای هیئت مدیره یک اداره می‌دانند که باید مطیع رأی اکثریت باشند. همه والدین می‌دانند که زمانی هست که کل خانواده باید در توافق کامل کنار یکدیگر بایستند. هر گاه چنین مواردی روی بدهد، آنگاه محصول مورد نظر برداشت خواهد شد.

هر کشاورزی می‌داند که اگر زمین را شخم بزند، بذر بکارد و آنرا آبیاری کند ولی محصول آماده شده را درو ننماید، تمام زحماتش بی حاصل و هدر رفته است. در وی محصول، مقصود نهایی هر تلاشی است. برداشت محصول الگویی است که همیشه کارآیی در مورد شخص شما نیز صادق است.

در فصل بعد ده گامی را که بوسیله آنها می‌توانید، مراحل گذر را با کمترین مشکل سپری نمائید به شما نشان خواهیم داد. اگر از این ده گام پیروی نمائید می‌توانید برکت خدا را وارد زندگی خویش نمائید.

«یاد آوری»

ما همواره در فرآیند داخل شدن و خارج گشتن قرار داریم.

محیط پیرامون مکانی که بدان وارد می‌شوید، شبیه مکانی است که از آن بیرون آمده‌اید؛ چون همان بذر را با خود می‌آورید.

الگوی فرار خدا هرگز بر پایه فرار از جایی نیست، بلکه فرار به جایی است.

برای اینکه خدا ما را به مکانی بهتر بیاورد، مرحله گذر امری ضروری است.

هدف اولیه و بنیادین خدا برای زندگی ما این است که ما را به رابطه‌ای نزدیکتر با خویش منتقل سازد.

از طریق بحران است که ما از وضعیتی قدیمی خارج شده وارد وضعیت جدید می‌گردیم.

ما باید ورای تنشهای موقتی به جلال همیشگی نظر بیافکنیم.

توجه خدا بیشتر به آنجایی است که قرار است برویم، نه به آنجایی که از آن آمده‌ایم.

خدا همیشه به محصول نهایی نگاه می‌کند.

برای وارد شدن به جایی، خارج شدن از جایی دیگر امری ضروری است؛ و وارد شدن به همان اندازه خارج شدن اهمیت دارد.

اگر ما فقط چشم انتظار انجام کارهای خارق‌العاده از خدا باشیم از روح‌القدس غافل خواهیم شد.

زمان بندی یکی از اجزاء اصلی موفقیت است.

الگوی کشت و زرع چنین است: شخم زدن زمین، کاشتن بذر، آبیاری آن، درو کردن محصول.

موفقیت شکست را می‌زداید.

فصل ششم

«گامهایی برای دخول و خروج»

در الگوی خدادادی دخول و خروج ده گام وجود دارد که می‌تواند برای بیرون کشیدن شما از بحران تغییر مفید باشد. اگر تغییر شغل داده‌اید، اخراج شده‌اید، استعفا داده‌اید، کلیسا یا خدمتی را ترک کرده‌اید، نامزدی خود را به هم زده‌اید، کار تازه‌ای را شروع کرده‌اید، شخصی را برای ازدواج برگزیده‌اید، به شهری دیگر نقل مکان کرده‌اید، شروع به تحصیل در کالجی نموده‌اید یا در هر موقعیت دیگری که باشید می‌توانید این گامها را پیمائید. در هر مرحله از زندگی که هستید برای رفتن به مرحله بعدی از این گامها استفاده کنید تا سازگاریتان با بحران به آسانی صورت بگیرد.

این گامها عبارتند از:

۱- توجه داشته باشید که بحران امری عادی است.

چنانکه پیش از این هم گفتیم اولین چیزی که لازم است درک کنید این است که: بحران در زندگی امری عادی است.

هر وقت در حالت گذر می‌باشید، ناچار از میان یک بحران عبور می‌کنید در فرآیند رشد، بحران امری عادی است. بخاطر داشته باشید که الگوی خدا برای فرار در وهله اول فرار از جایی نیست بلکه فرار به جایی است. جایی بهتر و دائمی‌تر. در واقع بحران در زندگی انتقال از وضعیتی گذرا به وضعیتی ماندگارتر است. اگر ایمان دارید که خداوند شما را در مراحل رشد هدایت می‌کند، همواره این دیدگاه الهی را حفظ کنید.

در مرحله گذر آنچه که در فکر، دل و روح شما وجود دارد برایتان خیلی مهم است. جایی که در آن قرار گرفته‌اید به اندازه هویت شما مهم نیست. در حالی که خدا جای شما را عوض می‌کند، دلتان را بگشاید و بگذارد هویتتان را هم عوض کند. شاید محیط و وضعیت گذشته خود را پشت سر بگذارید ولی بخاطر داشته باشید که روح شما همیشه همراهتان است. آنچه که در روح شماست تعیین کننده آن چیزهایی است که در موقعیت و محیط جدید خواهید یافت.

۲- از الگوی خدا پیروی کنید: ببخشید

خداوند عیسی مسیح برای دخول و خروج الگوی ماست او آسمان را ترک گفت و وارد زمین شد، سپس زمین را ترک کرد و وارد آسمان شد. هر دو انتقال با بحران توأم بود.

عیسی بر روی صلیب متحمل شرم مجازات یک جنایتکار شد. در صورتی که در زندگی اش هیچ گناهی مرتکب نشده بود. این دو تضاد شدیدی که به هنگام ترک زمین و ورود مجدد به آسمان برای او پیش آمد برای ما غیر قابل تحمل است. ولی توجه کنید عیسی برای ما چه کرد؟ او در حالی که بر روی صلیب از شدت درد و رنج در عذاب بود چنین دعا کرد: «ای پدر اینها را بیامرزش زیر که نمی‌دانند چه می‌کنند». بخشایش او آسمان را به روی ما گشود.

عیسی مسیح بر روی صلیب مرد، درون قبری نهاده شد و از مردگان برخاست و با وجودی که بهای کامل را برای نجات ما پرداخت، اگر این کار را بدون بخشش گناهان ما انجام می‌داد، ما همچنان یارای ورود به آسمان را نداشتیم. عدم بخشایش مانع از آن می‌شد که ما به او و پدر ملحق شویم. بخشایش او راه را برای ما باز کرد. زندگی بر پایه رابطه استوار است بنابراین باز کردن یا بستن درهای روابط به همان اندازه الگوی دخول و خروج حائز اهمیت می‌باشد. عیسی با بخشایش در رابطه با خود و پدر را گشود.

همان اصل در مورد من و شما و رفتارمان با دیگران صدق می‌کند.

بخشش باز می‌کند، عدم بخشش می‌بندد.

اگر می‌خواهید درهای رابطه را باز کنید باید ببخشید.

عیسی فرمود: «روح‌القدس را بیابید، گناهان آنانی را که آمرزیدید (بخشیدید) برای ایشان آمرزیده شد (بخشیده شد)؛ و آنانی را که بستید (نبخشیدید) بسته شد (یوحنا ۲۰: ۲۲-۲۳)».

عدم بخشایش باعث می‌شود که گناهان در وجود خودتان باقی بماند. این هم در مورد گناهی که مرتکب شده‌اید و هم گناهی که دیگران در مورد شما مرتکب شده‌اند صادق است. عدم بخشایش در هر دو مورد بساط دوستیها، همکاریها و فرصتها را بر می‌چیند. وقتی در دل خود کسی را نمی‌بخشید، این عدم بخشایش به دور شما حصار می‌کشد.

ازدواج یکی از بارزترین نمونه‌هایی است که در آن یک رابطه بخاطر عدم بخشایش به بن‌بست می‌رسد. وقتی شخصی وارد مرحله ازدواج می‌گردد، باید زندگی مجردی و خانواده خویش را ترک کند. اگر مردی روال زندگی مجردی را با خود به زندگی زناشویی وارد کند این ازدواج را به نابودی خواهد کشید. وقتی دو نفر با هم ازدواج می‌کنند، پدر و مادر خود را ترک گفته، به یکدیگر می‌پیوندند. وقتی هر کدام از طرفین ازدواج والدین خود را داخل رابطه زناشویی خویش می‌کنند، آنوقت کار به جایی می‌کشد که برای زندگی یک زوج ۴ تصمیم گیرنده دیگر اضافه می‌شود.

همسرانی که والدین طرف مقابل خود را نمی‌بخشند در نهایت درمی‌یابند که این عدم بخشایش منجر به خراب شدن استحکام و یکپارچگی روابط خود زن و شوهر شده است. و همچنین پدر و مادرهایی که عروس و داماد خود را نمی‌بخشند ایجاد رابطه با آنان را به مرور سخت‌تر از قبل می‌یابند.

روح عدم بخشایش از یک نفر به دیگران سرایت می‌کند و دست و پای همه را می‌بندد. کینه‌جویی، دلخوری و تعصبات بی‌جا، صمیمیت میان دو نفر را از بین می‌برد. فرقی نمی‌کند که طرف مقابل زن است یا شوهر، فرزند، والدین زن یا شوهر، همسایه، کارفرما، کارمند، همکار، پدر، مادر، پزشک یا شبان، روح عدم بخشایش روابط میان دو نفر را مسدود می‌کند و بدین ترتیب بخشی از زندگی یک فرد به بن بست می‌رسد.

وقتی در رابطه خود با دیگران تن به عدم بخشایش بدهید، دیگر نمی‌توانید به طور مؤثر به آنها خدمت کنید یا شهادت بدهید. و بدین ترتیب آسمان را به روی آنان می‌بندید، ولی وقتی می‌بخشید و درهای رابطه را می‌گشائید، می‌توانید کلام خدا را خدمت کنید و آسمان را به روی طرف مقابلتان بگشائید، آنگاه آنان می‌توانند مسیح را بعنوان منجی خویش بپذیرند.

بخشایش همیشه یک هدیه است، هرگز نمی‌توان آنرا به چنگ آورد، فقط می‌توان آنرا همچون هدیه گرفت. همانطور که خدا آمرزش را به ما هدیه می‌دهد.

همیشه از کنار هر کس و هر چیز با بخشایش بگذرید. هیچ وقت بذرهای گذشته را در زمین روابط تازه نکارید. وقتی از مرحله‌ای گذشتید، دیگر تمام تجربیات و عقایدی که نسبت به دیگران دارید را با نظر عفو و بخشش پشت سر بگذارید هیچ وقت سعی نکنید که تجربیات گذشته را چه خوب و چه بعد در زمین تازه بکارید. حتی وقتی تجربه‌ای در جایی باعث موفقیتتان شده، وقتی شرایطتان عوض می‌شود، مجدداً از نو شروع کنید. بگذارید اول کسانی که با شما ارتباط دارند، شما را بشناسند بعداً می‌توانید گذشته خود را با آنان در میان بگذارید.

کاری کنید که بر اساس آنچه هستید شما را مورد قضاوت قرار دهند نه بر پایه آنچه که قبلاً بودید.

۳- قبول کنید که خدا برآورنده نیاز شماست.

نکته بعدی که باید در مواقع تغییر انجام دهید این است که قبول کنید که خدا برآورنده نیاز شماست. توجه داشته باشید که اگر تمام زندگیتان را به مسیح سپرده باشید او - و نه انسان - کنترل هر آنچه که به او سپرده‌اید را در دست دارد.

این یک حقیقت کتاب مقدسی است که می‌گوید: «خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود انسان به من چه می‌کند؟ (عبرانیان ۱۳: ۶).

بانکداران، کارفرمایان، افسران، قضات، گروهها و یا حتی کلیسایان مرجع نهایی شما نیستند بلکه فقط خدا. شاید هر یک از اینها در زندگی شما اعمال اقتدار کنند و شما مجبور به گردن نهادن به این اقتدارها باشید. ولی اقتدار برتری هم هست که شما مطیع آن شده‌اید و تمام این چیزها، همه در زیر اقتدار برتر او قرار دارند. او بعنوان وکیل شما می‌تواند به نفعتان از دادگاه رأی بگیرد و پیروز از دادگاه بیرونتان آورد، خدا بر همه چیز زندگی شما اقتدار مطلق دارد. من یک دوست صمیمی دارم که خدا او را به طرزی قوی در کار خدمت میسیونری بر پا داشته است. او در کار میسیونری موفقیت‌های عظیمی بدست آورده.

زمانی که او به ایالات متحده آمده بود تا برای محلی که می‌خواهد در آن خدمت کند، کمکهای مالی جمع نماید، خانه مرا دفتر اصلی خود کرده بود. در همان موقع متوجه مطلب بخصوصی شدم، هر وقت که پستی نامه می‌آورد، او شتابان به سوی صندوق پست می‌دوید تا ببیند که آیا برایش نامه‌ای رسیده یا نه. اگر نامه‌ای حاوی پول بود خوشحال و در غیر اینصورت غمگین می‌شد. متوجه شدم که او به صندوق پست بعنوان منبع تأمین کننده نیازش وابسته شده است. حقیقت این است که خدا همیشه برای خیریت او در کار بود. چه برایش نامه می‌آمد و چه نمی‌آمد. وی سرانجام این درس را بخوبی فرا گرفت. اگر این درس را نیاموخته بود هرگز نمی‌توانست در کار میسیونری فردی صاحب نام شود.

سالها بعد من وارد خدمتی شدم و تمام حواسم متوجه هدایایی شد که برای حمایت از خدمتم به من می‌رسید. یک روز به خود آمده دیدم که میان اتاق کارم و صندوق پست در رفت و آمد هستم، نامه‌ها را زیر و رو می‌کنم و وقتی می‌بینم در نامه‌ای هیچ پولی وجود ندارد پاک ناامید می‌شوم. ناگهان سیمای دوست میسیونرم در نظرم مجسم شد و دریافتم که من هم به «سندروم صندوق پست» مبتلا شده‌ام. هیچ لزومی نداشت که من برای تأمین احتیاجم در آن مقطع بحرانی به صندوق پست متوسل شوم! نیاز من توسل به خدا بعنوان برآورنده احتیاجاتم بود.

بر روی زانوان است که می‌توانیم بر معضلات مادی فائق آئیم نه در بانک. خدا منبع تأمین کننده نیاز ماست. با علم به اینکه خدا برآورنده نیازهای شماست، هرگز از تکبیریم نمودن وی با دارایی‌های خویش باز نایستید. اگر در مشکل مادی گرفتارید خدا را با هر آنچه که در دست دارید تکبیریم ننمائید. ایمان در هر شرایطی عمل می‌کند.

هدیه دادن به خدا یک جور رشوه دادن فوق روحانی نیست که در ازای آن از فشارهای زندگی خلاص شویم. شما نمی‌توانید با دادن قربانی ناطاعتیهای گذشته خویش را جبران نمائید. نمی‌توانید ناگهان تصمیم بگیرید که به خدا قربانی بدهید و بعد انتظار داشته باشید که او سالها ناطاعتی شما را نادیده بگیرد. از اعمال

اشتباه توبه کنید. به خدا هدیه بدهید چون حق اوست. سعی نکنند خدا را «بخرید» یا به او «رشوه بدهید» چرا که کار ساز نیست!

خدا خداست و بر طبق حکمت بی‌انتهایش بهترین را برای شما خواهد کرد. وقتی ما به عقل محدود خودمان متوسل می‌شویم و سودای حل بحران را در سر می‌پرورانیم و بعد خدا به روشی که ما فکر می‌کنیم که درست است عمل نمی‌کند، آنوقت ممکن است از او دلسرد شویم. حتی بعضیها از دست خدا عصبانی هم می‌شوند. وقتی چیزی به خدا می‌دهید، می‌توانید انتظار عوض آنرا داشته باشید. چرا که خدا هیچوقت مدیون انسان نمی‌شود. ولی اینکه کجا و چگونه به ایمان شما پاسخ دهد به خودش مربوط است.

شاید شما این اصل کتاب مقدس تقدیم «بذر ایمان» را بدانید این اصل معتبر است ولی معجون جادویی نیست. آسمان مثل لاتاری عمل نمی‌کند، این گونه نیست که شما چیزی بدهید و بعد منتظر جایزه بزرگ بمانید. اینکه از خدا انتظار داشته باشیم ما را بلافاصله از مهلکه نجات دهد یک جور گستاخی است نه ایمان.

ما در زندگی نه بخاطر چیزهایی که می‌بایم، بلکه بخاطر چیزهایی که توقع داریم بیایم، مایوس می‌شویم. وقتی از خدا انتظار داریم که مطابق تصمیماتمان ما را برکت دهد با دست خود، خودمان را ناامید می‌کنیم. زمان بندی خدا با زمان بندی ما فرق می‌کند و او هرگز از طریق راه‌های جادویی مشکلات ما را حل نمی‌نماید.

میان ایمان و گستاخی فاصله‌ای به باریکی یک مو است. این فاصله همان فاصله ما بین روح و جسم، فیض و اعمال، اطاعت و تظاهر به اطاعت است.

کوتاه سخن اینکه سخاوتمندانه ده یک و هدایای خود را بدهید، با این ایمان که خدا از شما مراقبت خواهد کرد و از او انتظار برکات هم داشته باشید ولی هیچ وقت با پیش فرض به خدا هدیه ندهید، و برای او تعیین نکنید که چگونه از شما مراقبت کند و چطور برکتان دهد.

دست از تخیلات جادویی بردارید. با واقعیت روبرو شوید.

خدا آنانی را که وی را تکریم نمایند تکریم خواهد نمود (اول سموئیل ۲: ۳۰). بهترین راه برای تکریم او آن است که به وی ایمان داشته باشیم. با عمل ایمان به او هدیه بدهید. می‌خواهید خدا را تکریم کنید. دادن ده یک مثل تعمید، شهادت دادن یا دیگر اعمالی که باعث تکریم خدا می‌شوند، شاهدی بیرونی از اعمال درونی است. از لحاظ درونی، ما وجود خود را تقدیم خدا کرده‌ایم، از لحاظ بیرونی نسبت به خویشتن می‌میریم و از لحاظ مادی دارائی، وقت و انرژی‌مان را به او تقدیم می‌کنیم. خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.

همانگونه که بخشایش درهای روابط را می‌گشاید، هدیه دادن هم درهای برکات را می‌گشاید. دولتمند بودن در ایمان باعث دولتمندی در تمام ابعاد زندگی، اعم از روابط، وضعیت مالی و غیره می‌گردد.

خدا از ما توقع دارد که او را چون یگانه منبع برآوردن نیازهایمان تکریم نمائیم. امثال ۱۰:۲۷ می‌گوید: «ترس خداوند (تکریم) عمر را طویل می‌سازد». تکریم خدا در پرستش ما و در طرز تلقی‌مان از پرستش نمایان می‌گردد. اگر از تلف شدن وقتمان غرغر کنیم و از اینکه خدا روز یکشنبه‌مان را از ما می‌گیرد گله مند باشیم، آنوقت شکایت ما به طرز نامطلوبی بر تحقق وعده‌های خدا اثر می‌گذارد، درست همانگونه که غرغره‌های بنی اسرائیل ایشان را از ورود به سرزمین موعود محروم ساخت. وقتی ده یک وقت خودتان را بطور دقیق به خدا می‌دهید آنوقت در مابقی اوقات، زمان کافی خواهید داشت. اکثر کسانی که از نداشتن وقت کافی شاکی هستند، بخاطر غرغرهایی که بر ضد روز خداوند (یکشنبه) می‌کنند مقصر می‌باشند.

خدا را تکریم نمائید. او منبع و برآورنده نیاز شماست. او کارفرمای شماست. هر چه برکت، منفعت و عطا دارید، از جانب او سرازیر شده!

۴- نرسید

زمانی که از کاری اخراج می‌شوید، در تدارک ازدواج هستید یا در هر بحران دیگری قرار دارید باید تنش ناشی از فشارهایی که ترس بر شما وارد می‌کند را از خود دور کنید. ترس و سازندگی متضاد یکدیگرند. بنی اسرائیل در حین بحران، میان دو فرقه و دو باور مذهبی متفاوت می‌لنگیدند. ایلیا پیشاپیش اینان ایستاد و گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایند و اگر بعل است وی را پیروی نمائید (اول پادشاهان ۱۸:۲۱). بنی اسرائیل از لحظه‌ای به لحظه دیگر و از روزی به روز دیگر مدام در حال تغییر بودند، تا اینکه خدا ایشان را در موقعیتی قرار داد که برای پیروی از وی تصمیم بگیرند، در انسانی که هر لحظه هر روز از لحاظ احساسی در تلاطم و دودلی به سر می‌برد، ترس عامل تشدید کننده تنشها، نگرانیها و ناراحتیهای روحی است که به توانایی درست فکر کردن و حکیمانه عمل کرده او لطمه می‌زند.

ورزشکاران این پدیده را «از نفس افتاده» می‌نامند. وقتی خود را سخت می‌بندید از نفس می‌افتید و نمی‌توانید نسبت به وضعیتهای احساسی، روانی یا روحانی دین خویش را به بهترین وجه ادا کنید. در ورزشهای گوناگون از نفس افتاده، باعث خطای مضاعف در تنیس، از دست دادن ضربه پات از فاصله ۶ اینچی در گلف و اشتباه در گرفتن توپ در بازی بیس‌بال می‌شود.

در زندگی روحانی بسته بودن و ترس، چشمهای انسان را نسبت به کلام خدا کور می‌کند، روح را افسرده می‌سازد، ایمان را کم می‌کند شخص را از دعا کردن محروم می‌نماید و دریافت پاسخهای خدا را کند می‌کند.

ترس در مواقعی که صبح زود از خواب برمی‌خیزید، نمی‌توانید بخواهید، هراسان هستید، از لحاظ روانی به دنبال پاسخهایی می‌گردید، وسوسه می‌شوید که از همه چیز دست بشوئید و یا خودکشی کنید و حیران و سرگردانید که چه بکنید، از مواقعی دیگر آشکارتر است. آنوقت در لحظه ناامیدی چراغ خواب را روشن می‌کنید و کتاب مقدس می‌خوانید ولی، تنها چیزی که از میان صفحات کتاب مقدس بیرون می‌جهد، داوریهای خدا می‌باشند. چون در وضعیت ضعف قرار دارید آن آیات را به خود می‌گیرید و بیشتر و بیشتر در افسردگی بی‌ایمانی و نگرانی فرو می‌روید. گاهی این بی‌خوابیها دقیقاً حمله دشمن جان شما یعنی شیطان است. داود آنرا «خوف در شب» نامیده. این خوف ناشی از وجود ارواح شریر یا حضور ظلمت است که می‌کوشد شما را بترساند. این نیروی اهریمنی فکری را در ذهن شما القا می‌کند تا اعصابتان را خراب کند و نگذارد راحت بخواهید. یا در گوشتان حرفهای ناامید کننده می‌زند و چون در حالت خواب آلودگی هستید این القایات را باور می‌کنید. روانشناسانی که در زمینه خوابهای آشفته تخصص دارند «خوفهای شبانه» را پدیده‌ای واقعی تلقی می‌کنند ولی نه علت آنرا می‌دانند و نه راه درمانش را.

وقتی بی‌خوابی به هر دلیلی سراغتان می‌آید از رختخواب بیرون بیایید! در بستر خود کز کنید و یا از این پهلو به آن پهلو نشوید. بلند شوید و یک نوار کاست موسیقی آرامش بخش و روحانی بگذارید و به کلام و روح خدا اجازه دهید که به روح شما خدمت نمایند. فکرتان را آرامش بخشند و در دلتان ایمان بیافرینند. امثال می‌گوید: «دل آرام حیات بدن است».

داود گفت: «از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد... زیرا گفתי تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده‌ای. هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید» (مزمور 91: 5-9).

به نوارهای موسیقی مسیحی و موعظت روحانی گوش دهید. تلویزیون را خاموش کنید! ذهنتان را با افکار و مسائل تقدیس نشده نیالانید بلکه در عوض با آب کلام خدا ذهن خود را شستشو دهید! بررسیها نشان می‌دهند که تلویزیون باعث افسردگی و تنهایی بیشتر می‌شود، حتی اگر بینندگان معتقد باشند که با تماشای آن افسردگی و تنهائیشان تسکین پیدا می‌کند. نرسید، خلاق و سازنده باشید.

وقتی که از کار بیکار شده‌اید، بدترین چیز برایتان این است که تمام روز را در خانه بمانید. این مخصوصاً برای همسران - در صورتی که خانه‌دار باشد - خیلی دشوار است. چرا که باید بطور مداوم با شوهری ناراحت و بیکار که تمام روز را در خانه زانوی غم به بغل گرفته، سر کند. این وضعیت به دعا و مشاجره می‌انجامد.

بقیه اعضای خانواده به دیدن پدر در خانه عادت ندارند. شاید اولش خیلی برایشان خوشایند باشد ولی بعد از یک مدت کونا، حضور دائمی وی برای همه خسته کننده می‌شود. اگر مرد بخاطر نیافتن کار و عدم توانایی در تأمین خانواده‌اش دچار افسردگی شود. شرایط وخیم‌تر هم خواهد شد.

بهترین کار برای مردی که از کار بیکار شده و در انتظار شغل جدیدی به سر می‌برد، این است که همان برنامه همیشگی را که در زمان اشتغال داشت ادامه دهد. او بایستی صبح از خانه بیرون آمده، عصر به خانه باز گردد و تا حد ممکن الگوی زندگی را بطور عادی حفظ کند.

۵- برتری خدا را بپذیرید.

این واقعیت را بپذیرید که خدا بر زندگی شما تسلط کامل دارد و می‌تواند هر چیزی را در آن لغو یا ابطال نماید. یوسف را برادرانش از فرط نفرت و انزجار به بردگی فروختند، چرا که او محبوب هر دو پدر آسمانی و زمینی‌اش بود. در مصر، یوسف را به غلامی فوتیفار وا داشتند. او مدتی در خانه وی کار کرد و به مرور به موقعیتی ترقی پیدا کرد که مسئولیت اهل خانه وی به عهده‌اش گذاشته شد. پس از مدتی زن فوتیفار به دلیل صداقت یوسف به او تهمتی ناروا بست. و او را بی‌رحمانه به زندان افکند.

یوسف که با چنین غضب، مخالفت، خیانت و بی‌عدالتی مواجه شده بود دلایل کافی برای تسلیم شدن داشت و می‌توانست چنین نتیجه‌گیری کند که خدا باعث شکستش شده و حتی بر ضد او برخاسته است. با این حال حتی در مواقع بحران و پریشانی یوسف به خداوند وفادار ماند، او به قدرت برتر خدا واقف بود و زندگی‌اش را وقف خدمت وفادارانه به وی نمود.

در وقت معین سخت کوشی و حکمت یوسف مورد توجه قرار گرفت و فرعون او را از سیاه چالش به کاخ سلطنتی ارتقاء داد. یوسف دومین شخص مهم در مصر بعد از فرعون گردید، و فرعون او را مسئول کل امورات ملت مصر نمود. بعدها او با برادرانش که جملگی به پایهای وی افتاده طلب بخشش می‌کردند، روبرو شد و ملاقات کرد. یوسف به آنان چنین پاسخ گفت: «نترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما درباره من بدانید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیاء نماید چنانکه امروز شده است (پیدایش ۵۰: ۱۹-۲۰)».

خدا با جلال متعالی خود قادر است چیزهایی را که قرار است به ضرر ما تمام شوند گرفته، به خیریت بدل سازد. خدا می‌تواند وضعیت شخص افتاده‌ای را که به نظر می‌رسد دیگر برایش هیچ چیزی باقی نمانده و زندگی برایش به آخر رسیده، ذهنش منحرف شده و معضلات زندگی تمام توجهش را به خود مشغول داشته، عوض کند و او را از مزبله بیرون بکشد. خدا می‌تواند او را نجات دهد، با روحش پر سازد، با خانواده‌اش آشتی

دهد، به سر کار باز گرداند و او را مرد خوبی برای خانواده و فردی ارزشمند و محترم برای اجتماع و مفید برای کلیسا بسازد. جلال متعالی خدا می‌تواند انسان را از هزیر ذلت به اوج عزت بالا ببرد.

خدا تنها با آنچه که به او می‌دهیم کار می‌کند. همه صدمات، طرد شدگیها، ناکامیها و افتادگیهای خود را به او بدهید تا او آنها را تبدیل نماید.

امروز در دعا احساسات، آرزوها، افکار و رویاهای خویش را به او بدهید، همه را به وی سپارید و او همگی را برای خیریت شما بکار خواهد گرفت.

شرایط و موفقیتها را به خدا بسپارید، بگذارید او آنها را در دست گرفته با آنها کاری بکند. خدا بر همه چیز مسلط است.

۶- خدا را محدود نکنید.

خدای ما خدای خلاق است.

بنی اسرائیل خدا را محدود کردند و این یکی از مشکلات آنها بود. آنان خدا را به توقعات انسانی خویش به آنچه که می‌دیدند و به لحاظ مادی می‌فهمیدند یا در گذشته تجربه کرده بودند، محدود کرده بودند. آنها خدا را محدود به فهم و درک خویش کرده بودند. خدا آفریننده من و شماست. او در ذات خویش محدود نیست او به خودی خود محدود نیست، بلکه این ما هستیم که با زندگی و ایمان خویش او را محدود می‌کنیم. دید تک بعدی، یا اصطلاحاً دید تونلی باعث می‌شود که ما نتوانیم جوانب و پیرامون خویش را ببینیم. کسانی که به این مشکل مبتلا هستند، تنها می‌توانند آنچه را که پیش رویشان قرار دارد ببینند. خیلی وقتها ما مسیحیان در قبال توانایی خدا برای آفرینش دچار دید تک بعدی می‌شویم. از خدا انتظار داریم که تنها از یک طریق عمل کند و پاک از یاد می‌بریم که او واقعاً قادر به انجام هر کاری است.

ما معمولاً ترجیح می‌دهیم که به آنچه چشمان جسمانیمان قادر به دیدنشان هستند، به آنچه که در گذشته تجربه کرده‌ایم؛ به آنچه که از لحاظ عاطفی احساس می‌کنیم؛ به آنچه آموخته‌ایم، در مخمان فرو کرده‌اند یا در کتابها خوانده‌ایم؛ به آرمانها و امیال ذهنیمان خود را محدود سازیم. در نتیجه نمی‌توانیم در ایمان به وراى آنچه که باور داریم خدا قادر به آفرینش یا تحقق بخشیدن آن است نائل شویم.

وقتی ما دعا کرده از خدا می‌خواهیم که مراقب همه چیز باشد و بعد با سعی و تلاش خودمان می‌کوشیم اوضاع را مرتب کنیم، با این کار او را محدود می‌سازیم.

وقتی حسرت روغن ریخته را می‌کشیم و غصه اتفاقاتی را که در گذشته افتاده می‌خوریم، خدا را محدود می‌کنیم و نمی‌گذاریم او برای خیریت ما در زمان حاضر کاری بکند.

خدا محدود نیست مگر اینکه ما او را محدود نمائیم. خدا ایمان را محدود نمی‌کند. ایمان هم خدا را محدود نمی‌کند. خدا می‌تواند از نیستیها، هستیها بیافریند.

من در مورد دید محدود انسانی و خلاقیت نامحدود خدا مثال دلخواهی دارم که سالها پیش در شهر پیتس بورگ به وقوع پیوسته. در خلال دوران رکود اقتصادی یعنی زمانی که نرخ بیکاری در این شهر کارگری به ۲۷٪ رسیده بود به آنجا رفتم. هدف من از این سفر آن بود که به هر کس که بتوانم اصول الهی را تعلیم دهم و آنان را تشویق کنم که ایمان داشته باشند خدا بخاطر نیکویی‌اش بر زندگی آنها حاکم است. در پایان جلسه یکی از مردان حاضر سر پا ایستاد و برای ما داستانی را تعریف کرد که همگی از شنیدنش تکان خوردیم. وی گفت که بعد از ۲۲ سال کارگری در کارخانه نورد فولاد شهر پیتس بورگ ناگهان او را از کار بیرون کردن و وقتی به خود آمد دید که مردی بیکار است. او همیشه پیش خود فکر می‌کرده که زمانی از کارخانه نورد، باز نشسته خواهد شد و با مزایای بازنشستگی گذران زندگی خواهد نمود. ولی حالا نه شغلی داشت و نه حقوق بازنشستگی و تازه مبلغ بازخریدش هم به زودی ته می‌کشید. او می‌دانست که باید کاری بکند.

ماندن در خانه او را افسرده و تند خو کرده بود تنشهای او به کل اعضای خانواده سرایت نموده بود بچه‌ها عصبی‌اش می‌کردند و زنش احساس می‌کرد که او همیشه توی دست و پایش است. هفته‌های اول همه چیز مثل یک تعطیلات به نظر می‌رسید. ولی هر روز تمام وقت را در خانه گذرانیدن و هیچ کاری انجام ندادن، خسته کننده و ملالت بار شده بود. از وضعیت فعلی وی بدتر، فکر آینده بود که چون باری گردن بر شانه‌هایش سنگینی می‌کرد.

او گفت: «من از الگوها و اصولی که آلان شما تعلیم می‌دهید، چیزی نمی‌دانستم. فقط می‌دانستم که باید به هر ترتیبی شده از خانه بیرون بزنم. بنابراین هر روز صبح کمی بعد از رفتن بچه‌ها به مدرسه از خانه خارج می‌شدم و تا زمانی که به خانه برمی‌گشتم بیرون از خانه می‌ماندم. هر وقت اگر جایی نبود که برای یافتن شغل به آنجا مراجعه کنم بخاطر مشغول کردن خودم. مسیرهای طولانی را پیاده طی می‌کردم. و دقیقاً همان مدت زمانی را که در گذشته سر کار بودم، بیرون از خانه می‌گذرانیدم.

چند ماهی بود که از کار بیکار شده بودم دست بر غذا آن سال برف و بوران شدیدی شد. فردای آن روزی که توفان فروکش کرد برای قدم زدن بیرون رفتم. ضمن پیاده روی متوجه شدم که پیر زن همسایه از پشت پنجره خانه‌اش به من نگاه می‌کند. وقتی به او نگاه کردم دریافتم که او در خانه‌اش حبس شده چون که برف سنگین راه خروج را بکلی بسته است. بنابراین از او پرسیدم که آیا می‌خواهد برف پشت خانه‌اش را پارو کنم. او گفت که از کمک من خوشحال هم خواهد شد.

بعد از این که برفهای جلوی در و پیاده روی منزلش را پارو کردم خواست به من پول بدهد، ولی به او گفتم که این کار را برای پول نکردم. فردای آن روز که باز برای قدم زدن بیرون رفتم، پیر زن دیگری از من خواست که محل تردد جلوی خانه‌اش را پارو کنم. گمان کردم که همین طوری حرفی از دهانش پریده، ولی به هر حال این کار را برایش کردم. وقتی در ازای کارم به من پول داد. بخاطر اصرار زیادش آنرا قبول کردم.

با آن پول چند عدد پارو برای پسرانم خریدم و در خلال ساعاتی که آنها در مدرسه بودند به اطراف سرکشی نمودم تا ببینم آیا کسی هست که بخواهد جلوی منزلش و یا پارکینگ اتومبیلش را پارو کنیم. وقتی بچه‌ها به خانه برگشتند، همگی بیرون رفتیم و مشغول پارو کردن برفها شدیم. آن هفته پولی که بدست آوردم بیشتر از درآمد در کارخانه بود.

خیلی عالی بود احساس خوبی داشتم. تمام آن زمستان را از این راه امرار معاش کردیم.

بهار از راه رسید و من به سراغ همان خانمی رفتم که برایش برف پارو کرده بودم و ضمن گفتگو با او متوجه شدم که حیاط پشت خانه‌اش نیاز به تمیز کردن دارد. پرسیدم که آیا مایل است حیاط را برایش تمیز کنم و او پاسخ مثبت داد و من هم حیاطش را تمیز کردم. اتاق زیر شیروانی خانه‌اش را هم مرتب کردم و بعضی از خرت و پرتهایی که می‌خواست دور بریزد را با خودم به خانه آوردم و تعمیر نمودم. مثل قدیمی که می‌گوید: وسایل بدرد نخور یکی، برای دیگری گنج است، حقیقت دارد. من بعضی از آت و آشغالهای او را بعنوان عتیقه فروختم.

از آن روز کارم این شد که خانه به خانه می‌رفتم و از مردم سؤال می‌کردم که آیا حیاط یا اتاق زیر شیروانی آنها نیاز به تمیز کردن دارد یا نه. و اگر پاسخ مثبت می‌دادند به اتفاق پسرانم این کار را انجام می‌دادیم. این آغازگر کسب و کار من شد.

حالا من صاحب یک فروشگاه عتیقه فروشی هستم و بیش از کل مبلغی که از کارخانه فولاد بدست آورده بودم ثروت دارم. امسال زمستان من و همسرم به فلوریدا می‌رویم و اداره مغازه را به شخص دیگری می‌سپاریم.»

او سخنانش را اینگونه پایان داد: اگر من از کارخانه فولاد اخراج نمی‌شدم هرگز نمی‌توانستم در موقعیتی که امروز هستم باشم. اول که خودم را بیکار یافتم نمی‌توانستم بفهمم که چرا خدا اجازه داد چنین اتفاقی برایم بیفتد. وقتی همه چیز را بطور کامل به او سپردم او زندگی کاملاً تازه‌ای برایم آفرید. بهترین اتفاقی که در زندگی من روی داده، اخراجم از کارخانه بود! حالا می‌توانم خدا را بخاطرش شکر کنم.»

خدای شما، خدایی خلاق است.

او را محدود نکنید.

به او توکل کنید.

۷- خود را فروتن ساخته از خدا اطاعت نماید.

خیلیها هستند که نمی‌توانند قبول کنند که افرادی ظالم هستند. و خیلیهای دیگر هم هستند که نمی‌توانند ظلم را تحمل کنند. هر دو گروه برای خدمت به خدا مشکل دارند.

وقتی ما ظلم یا ناجوانمردی می‌کنیم، باید آنرا بپذیریم. وقتی به ما ظلم یا ناجوانمردی می‌شود موقعی هست که باید با آن بجنگیم و در دیگر مواقع باید به آن گردن نهیم. کلید برد و باخت دانستن این مطلب است که چه موقع باید جنگید و چه موقع باید تسلیم شد.

فروتنی پیش درآمد برکت است

«پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمائید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید». (اول پطرس ۵:۶).

اگر ما درخواست برکت کنیم ولی مایل به فروتن ساختن خویش نباشیم، آنوقت خدا ما را به زور فروتن خواهد ساخت این همان کاری است که خدا با بنی‌اسرائیل کرد (تثنیه ۱-۸:۳).

با نگاهی به مردان و زنان بزرگ ایمان کاملاً آشکار می‌شود که در زندگی هر یک از آنها مقاطعی بوده که خویش را سخت فروتن ساخته‌اند. این فرآیند فروتن سازی یا در اثر یک کشمکش و منازعه بیرونی بوده و یا شکست یا ضایعه‌ای درونی. ولی در پی این فرآیند فروتن سازی شوق پیروی از خدا آمده و ایشان را به مراتب والاتری از خدمت و نفوذ ارتقاء داده است.

در فروتنانه‌ترین لحظات زندگی و در مواقعی که دست از همه چیز شسته فقط به خدا اعلام وابستگی کرده‌ایم است که مفهوم توکل و اطاعت از او را می‌آموزیم. وقتی اطاعت از او را یاد می‌گیریم آماده ارتقاء به مراتب بالاتری می‌شویم که پیش از این تصورش را هم نمی‌توانستیم بنمائیم. در کلام خدا آمده که خدا در مکان عالی و مقدس ساکن است و با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. (اشعیا ۵۷:۱۵).

عیسی جلال پدر را ترک کرد و به متواضعانه‌ترین شکل به زمین قدم گذارد و صورت غلام را پذیرفت و در شکل انسان یافت شد (فیلیپیان ۲۸: ۷). زمانی که می‌خواست زمین را ترک کند و وارد آسمان شود باز خویشتن را فروتن ساخت. او بر صلیب مطیع گشت تا بتواند جلالی را که پیش از بنیاد عالم با پدر داشته از نو باز یابد.

عیسی از جلال به جلال منتقل گشت و بر همه چیز فائق آمد.

برای ترقی فروتن شدن امری ضروری بود. فروتنی پیش درآمد برکت است.

این الگو هیچ وقت تغییر پیدا نمی‌کند. الگوی خداوند ما همین بوده و الگوی ما نیز باید همین باشد.

برای اطاعت خویشتن را فروتن سازید.

۸- برای دفاع از خود به خدا اعتماد کنید.

اگر در زندگی خود با بی‌عدالتی یا بی‌انصافی روبرو می‌شوید و مثلاً شما را از کار بیکار می‌کنند، بدی را با بدی پاسخ ندهید. وقتی به شما جفا می‌کنند خواهان قصاص نباشید بلکه برای کسانی که به شما بد رفتاری می‌کنند دعا کرده، به خدا توکل کنید و او از شما دفاع خواهد کرد.

وقتی موسی بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورد فرعون برای بازگرداندن ایشان تلاش کرد. با این وجود خدا به فرعون اجازه نداد که دوباره بنی‌اسرائیل را به اسارت خویش درآورد بلکه او سپاه تعاقب کننده مصر را هلاک کرد.

دوم تسالونیکیان ۱:۶ که می‌گوید: «این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد». کلامی اطمینان بخش از جانب خداست که نشان می‌دهد او مراقب ما می‌باشد. و به همین دلیل است که ما داوری و انتقام را به او وا می‌گذاریم. خود خدا به خدمت عذاب کنندگان شما خواهد رسید. «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد» (رومان ۱۲:۱۹).

مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد، خدا قادر است با دشمنان شما عادلانه برخورد کند. اگر سعی کنید از خودتان دفاع کنید، آنوقت هزینه‌هایش را هم باید خودتان بپردازید. همواره خودتان را تفتیش کنید، منتظر خدا باشید و بدین وسیله خویشتن را تقویت نموده شخصیت خویش را بسازید. اگر در مورد موضوعی مقصر نیستید آرامش خود را حفظ کنید با وجودی که با عیسی ناعادلانه رفتار کردند و تهمت کاذبانه بر او بستند و محکومش کردند چون آرامش خود را حفظ کرد توانست تا به آخر قوت و مسح خود را نگاه دارد.

وقتی بخاطر سیاستهای غلط یا شیوه‌های نادرست کارخانه، یا بخاطر بی‌ثمر بودن خدمت یا شخصیت ضعیف شخصی دیگر بیکار می‌شوید، سعی نکنید با بیان این مطلب به دیگر همکاران که اشتباه از جانب شما نبوده خود را محق جلوه دهید. این کار فقط به شما ضرر می‌زند نه به آنها.

سپر برای دیگری نشوید. اگر بخاطر کاری که در آن مقصر نیستید شما را سرزنش می‌کنند آنرا به خداوند واگذارید، او از شما دفاع خواهد کرد. حقیقت همیشه برنده خواهد شد. خدا همه چیز را روشن خواهد ساخت.

اگر باید اقدام قانونی صورت گیرد این کار را از طریق درست انجام دهید. قلباً طرف مقابل را ببخشید، پایبند اصول باشید. به خدا توکل کنید.

فرقی نمی‌کند که تا چه حد به شما آسیب رسیده نگذارید ریشه مرارت در روحتان نمو کند. احساسات درونی خویش را در دعا به خداوند بگوئید، بگذارید سلامتی خدا در دل‌های شما مسلط باشد (کولسیان ۳:۱۵). پولس رسول می‌گوید: «او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی» (اول‌قرنتیان ۱۴:۳۳). فکر و روح خود را آرام سازید و بگذارید سلامتی او حاکم گردد.

از طرف دیگر ابتدا اطمینان کامل حاصل کنید که عامل بیکار شدن‌تان خودتان نبوده‌اید و بعد دیگری را سرزنش کنید. کتاب مقدس می‌گوید: «حماقت انسان راه او را کج می‌سازد و دلش از خداوند خشمناک می‌شود!» (امثال ۱۹:۳).

شاید در رابطه با بیکار شدن شما هیچ بی‌عدالتی صورت نگرفته باشد، شاید تنها بخاطر تقلیل پرسنل یا کاهش منابع مالی، شرکت یا مؤسسه مسیحی که شما را در خدمت خود داشته مجبور به کنار گذاشتن شما شده و این باعث شده که شما بیکار و بی‌پول شوید. غالباً حس امنیت یک مرد به شغل یا تخصصش وابسته است. یک مرد بی‌پول احساس می‌کند که فرد بی‌خاصیتی است و بکلی از کار افتاده است.

اگر بخاطر بی‌کاری با بحران مالی مواجه شده‌اید، بدلیل تنگنای موجود کسی را مورد حمله قرار ندهید. بخاطر داشته باشید که منبع تأمین کننده شما خداست نه کارفرما، شغل یا دسته چک شما. کسی که هویتی قرص و محکم دارد و خدای خویش را می‌شناسد، با پول و بدون پول یک جور عمل می‌کند.

تسلیم دلخوری، ترس یا افسردگی نشوید، شاید کار خود را از دست داده باشید ولی حس ارزش یا منشاء ثروت خویش را از دست نداده‌اید. خدا منشاء ارزش و ثروت شماست.

پدر آسمانی شما در تنخواه‌گردان خود خیلی بیشتر از کل خزانه ملی ایالات متحده پول دارد. او نیازهای شما را برآورده می‌کند.

خدا راستی است اگر در راستی سلوک نمائید او از شما دفاع خواهد کرد.

۹- ارتباط داشته باشید.

ارتباط خود را نه با خدا و نه با مردم قطع نکنید. خویشان را در گوشه‌ای منزوی نسازید. تنهایی و انزوا فقط فکر شما را خراب می‌کند. در زمانی که دستخوش بحران هستید کماکان به تعامل عادی با دیگران ادامه دهید.

خیلیها هستند که متوجه می‌شوند وقتی در گرما گرم بحران با خدا صحبت می‌کنند، سخت متشنج و عصبی هستند و به همین خاطر حوصله شنیدن حرفهای او را ندارند. گروهی دیگر اصلاً یاد نگرفته‌اند که از خدا بشنوند و تنش این خصلت را بدتر هم می‌کنند. اگر لازم است حرف بزنید پیش شبان خود یا مشاوره دیندار و قابل اعتماد که از راستی کلام خدا مالامال است بروید. اگر کسی را که می‌خواهید با او صحبت کنید از لحاظ

صلاحیت ارزیابی ننمائید و هر چه در دل دارید به او بگوئید، آنوقت فرد مورد نظر همچون یکی از دوستان ایوب می‌شود که ظاهری دلسوز دارد و می‌خواهد شما را دلداری دهد ولی نصیحتش غالباً بر پایه دیدگاهها یا پیش داوریهای شخصی است نه راستی خدا.

مشورت با فرد دیندار یکی از طریقههایی است که خدا با ما سخن می‌گوید. در این مشاوره حکمت خدا دخیل است. وقتی در صدد مشورت گرفتن برمی‌آئید از دیندار بودن مشورت دهنده خود اطمینان حاصل کنید. نصیحت خوب لزوماً همیشه مشورت دیندارانه نیست. هرکسی دوست دارد نصیحتهای خوب بکند ولی وقتی مشورت دیندارانه نباشد فقط از ذهن را مشغوش می‌کند و شخص مشورت گیرنده را نیز گیج می‌نماید. به مجردی که پایتان را از جلسه مشاوره با فرد مطمئن بیرون می‌گذارید سخنانتان مثبت باشد. هیچ لزومی ندارد که کسی از نکات منفی موقعیت شما خبر داشته باشد. با اینکه حتی ممکن است در کوران پریشانی عاطفی باشید یا از دلهره روانی رنج ببرید ولی هیچ کس دیگر نباید این جزئیات را بداند. وقتی که فکر می‌کنیم باید همه چیز را با هر کس در میان بگذاریم، در واقع داریم خودمان را گول می‌زنیم و دشمن جانهای ما هم در این میان از فرصت استفاده می‌کند، این کار اصلاً درست نیست.

بچه‌های شما هم لزومی ندارد متوجه نگرانی تنش و خشم‌تان شوند. فقر یا شکست خود را با بچه‌هایتان در میان نگذارید، چرا که بحرانی که برای شما گذراست برای آنها تأثیری مادام‌العمر دارد.

دانستن با خود مسئولیت به همراه می‌آورد. لزومی ندارد که فرزندان‌تان بخاطر دانستن آنچه که بر شما می‌گذارد زیر بار مسئولیت بروند. اگر آنها آنقدر کوچک هستند که نمی‌توانند از لحاظ مالی کمکی به خانواده بکنند. پس آنقدر کوچک هستند که نباید از فشارهای مالی چیزی بدانند. اگر به اندازه کافی بزرگ شده‌اند که بتوانند تا حدودی مسئولیت بپذیرند با آنها صحبت کنید و در مورد مسئولیت با ایشان به توافق برسید آن هم تا اندازه‌ای که توانایی انجام مسئولانه آن را داشته باشند. وقتی با همسر‌تان در ایمان توافق دارید می‌توانید به بچه‌ها اتحاد خودتان را نشان دهید و آنها را از اقتدار خویش و نیز اقتدار خدا در خانه‌تان مطمئن سازید.

درباره وضعیت خود به خدا بگوئید نه به انسان.

یکی از دوستان قدیمی‌ام که ضمناً مبشر نیز هست یک بار به من گفت: «هر وقت می‌خواهم چیزی را اعتراف کنم به دشت و صحرا می‌روم و برای یک خرگوش صحرائی اعتراف می‌کنم و بعد آن خرگوش را با یک اردنگی به دشت پرتاب می‌کنم». منظور او این است که اعتراف کردن پیش یک خرگوش خیلی بهتر از آن است که پیش شخصی دیگر احساسات خود را بر ملا سازد تا طرف مقابل از گفته‌های او سوء استفاده کند و این کار باعث ناراحتی او گردد و یا از شخص مقابلش سلب اعتماد کند.

با خدا رو راست باشید. از بازگو کردن حقیقتی که در دل دارید با او خجالت نکشید. به او اعتماد کنید. همه چیز را به او بدهید.

وقتی همه چیزهای منفی را بیرون ریختید، بلافاصله چیزهای مثبت وارد می‌شود. مثبت جایی است که قوت شما و اراده خدا از آن سرچشمه می‌گیرد. «او هیچ چیزی نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند. (مزمور ۸۴: ۱۱)».

شما در قبال آنچه که اعتراف می‌کنید متعهد هستید. وعده‌های مثبت کلام خدا را اعتراف کنید و ایمان داشته باشید که آنها در زندگیتان تحقق خواهند یافت.

ایمان خویش را از طریق دعا، کلام خدا، مشورت دینداران، کتب و کاستهای مسیحی و موسیقی پرستشی بنا نمائید، سپس در هر رویارویی سخنان مثبت به زبان آورید شاید لازم باشد که مواقعی را در سکوت و انزوا آن هم به منظور دعا و تفکر بگذرانید ولی در مجموع ارتباط خود را با دیگران قطع نکنید.

خلاصه این که همه چیز را با خدا در میان بگذارید ولی با دیگران فقط آن چیزهایی را که بنا کننده هستند. ایمان یعنی یقین داشتن به رویداد اتفاقی که شما نمی‌توانید آنرا به چشم ببینید. ترس هم یعنی یقین داشتن به رویداد اتفاقی که قادر به دیدنش نیستید. ولی ایمان چیزهای مثبت را به خود جذب می‌کند و ترس چیزهای منفی را.

چیزهای منفی را به خدا بدهید. روی آنها متمرکز نشوید. آنها را در خلوت خود نگه دارید. وقتی می‌خواهید درباره کسی گله کنید یا از بی عدالتی یا رنجشی که شخص دیگر مسببش بوده بنالید، گله و شکایت خودتان را با خداوند آن هم در وسط بیابان و یا نوک کوه مطرح کنید. هیچ وقت غرغره‌ایتان را پیش کس دیگری نبرید و آنها را در دلتان هم نگه ندارید. به گناهانتان اعتراف کنید. چه گناهایی که خود مرتکب شده‌اید و چه آنهایی که دیگران در حقان مرتکب شده‌اند و از خدا بخواهید که شما را از همه آنها پاک سازد. هر آنچه را که وجودتان شما را بدان ملزم می‌سازد بپذیرید؛ بر آن سرپوش مگذارید.

اگر باید درباره احساس خود با کسی حرف بزنید به خدا بگوئید، او شما را درک می‌کند و می‌تواند قلب و فکرتان را شفا دهد. بازگو کردن موقعیت شخصی برای دیگران تنها اوضاع را بدتر می‌کند.

در زندگی‌ام مواقعی بوده که در حال راه رفتن کنار ساحل دل دردمندم را به حضور خدا ریخته‌ام. بعضی وقتها لازم است که فقط شما باشید و خدا.

مکالمه خود را بر مبنای اعتماد به خدا پایه‌ریزی کنید نه اعتماد بر احساسات خودتان.

خدا هرگز بر چیزهای منفی بنا نمی‌کند، بلکه همیشه بر چیزهای مثبت

کتاب مقدس می گوید که خدا در تسبیحات قومش ساکن می گردد. (مزمور ۲۲ آیه ۳) نمی گوید که خدا در غرغرها، شکایتها و انتقادهای قومش ساکن می شود بلکه در تسبیحات آنها ضمن ارتباط و گفتگویی که با او دارید، هر چه در درونتان است بیرون بریزید تا اینکه به حمد و پرستش او برسید. با اطاعت او را تسبیح بخوانید و مطمئن باشید که به این ترتیب احساساتتان به وضعیت اول باز خواهد گشت. وقتی به خدا تسبیحات را می دهید تا در آنها ساکن شود. خدا از کلمات دهان خود شما استفاده کرده زندگی جدیدی برایتان می آفریند.

۱۰- بر طبق ضوابط عمل کنید.

راهنمایی خود را از اصول و ضوابط راستی اخذ کنید نه از واکنش لحظه ای برخاسته از حواس؛ بر طبق ضوابط عمل کنید. سعی کنید بر اساس احساسات واکنش نشان ندهید.

خدا شفای خود را به هر نوعی که باشد با کلامش آغاز می کند. شفای روحانی، مادی، اقتصادی، اجتماعی و جسمانی همه و همه از کلام خدا آغاز می شوند. کلام خدا مبنای همه چیزهایی است که او در زندگی ما انجام می دهد. بنابراین در کلام خودش به دنبال او بگردید و آنچه می یابید را اساس ایمان خویش بسازید و یقین داشته باشید که او برای هر احتیاج بخصوص شما راه حلی دارد. کلام خدا برای هر نیازی در زندگی کفایت لازم را دارد. خدا به شما یک کلمه یا شاید چند کلمه بدهد ولی این مسئولیت شماست که بر اساس همان یک یا چند کلمه عمل کنید. این شمه کوچکی از آن چیزی است که او در کلامش می گوید: «تسبیح خواندن راستان را می شاید.» (مزمور ۱:۳۳) اگر می خواهید حضور خدا را در زندگی و خانه خود داشته باشید، شروع به تسبیح خواندن وی نمائید.

«در هر امری شاکر باشید» (اول تسالونیکیان ۵:۱۸). برای هر آنچه که دارید قدرشناس و سپاسگذار باشید. شاید این کار خیلی هم راحت نباشد، خصوصاً اگر در موقعیتی باشید که چیزهایی را هم از دست داده اید ولی توجه خودتان را به سوی چیزهای خوبی که برایتان باقی مانده برگردانید و بخاطر آنها خدا را شکر کنید.

«از آنچه دارید صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت» (لوقا ۱۱:۴۱). در دادن وقت، دعاها، مطالعه انجیل، کار، فیض، رحمت، شفقت، پول و استعدادهای خود سخاوتمند باشید. وقتی خدا انگیزه های شما را تطهیر می کند و فکری تازه به شما می بخشد نشانه اش سخاوت و گشاده دستی شماست. به دعا وقت بدهید و بعد سراغ کار خود بروید.

کلام خدا نقشه موفقیت شماست، نگذارید هوسها، احساسات، مسائل شخصی یا افکار گذرا زندگیتان را بالا و پایین کنند. در کلام خدا قائم بمانید.

«یادآوری»

بحران در زندگی امری عادی است.
بخشش باز می‌کند، عدم بخشش می‌بندد.
همیشه از کنار هر کس و هر چیز با بخشایش بگذرید. بذر گذشته را در زمین روابط تازه نگارید.
کاری کنید که بر اساس آنچه هستید شما را مورد قضاوت قرار دهند نه بر اساس آنچه که قبلاً بودید.
خدا منبع تأمین کننده نیاز ماست.
شما نمی‌توانید با دادن قربانی ناپااعتیهای گذشته خویش را جبران نمائید.
ما در زندگی نه بخاطر چیزهایی که می‌یابیم، بلکه بخاطر چیزهایی که توقع داریم بیابیم، مأیوس می‌شویم.
همانگونه که بخشایش درهای روابط را می‌گشاید، هدیه دادن هم درهای برکت را می‌گشاید.
نرسید، خلاق و سازنده باشید.
وقتی چیزهای بد را به خدا می‌سپاریم او آنها را در دستانش، تبدیل به چیزهای نیکو می‌کند.
خدا را با درک بسته و ناقص خود محدود نکنید.
خدا ایمان را محدود نمی‌کند. ایمان هم خدا را محدود نمی‌کند.
فروتنی پیش درآمد برکت است.
وقتی در طریق راستی سلوک نمائید خدا از شما دفاع خواهد کرد.
خدا منشاء ارزش و ثروت شماست.
همه چیز را با خدا در میان بگذارید، ولی با دیگران فقط آن چیزهایی را که بنا کننده هستند.
ایمان چیزهای مثبت را به خود جذب می‌کند و ترس چیزهای منفی را.

فصل هفتم

«بحران میانسالی»

شاید سخت‌تر از ترک یک شغل، شهر یا رابطه کشمکش درونی‌ای باشد که زمانی اتفاق می‌افتد که ما از یک مرحله زندگی وارد مرحله بعد می‌شویم. شروع به افسوس خوردن می‌کنیم و ندامت دست و پای ما را می‌گیرد؛ غصه خوردن و آه حسرت کشیدن برای کارهایی که انجام داده‌ایم ولی می‌بایست طور دیگری انجام می‌دادیم ما را در خود فرو می‌برد.

عیسی در داستانی چنین تعریف کرد که شخصی دولتمند غلامی داشت که مباحثی ناشی بود. این مباشر (یا در اصطلاح کتاب مقدسی، "ناظر" -م) به اتهام سستی در کار نظارت قرار بود بر کنار شود. مرد ثروتمند مباشر را پیش خواند و گفت: «این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا که ممکن نیست بعد از این نظارت کنی».

در کتاب مقدس نمونه‌ها و نمادهایی وجود دارد که هر کدام به حقیقتی روحانی اشاره می‌کنند. مثلاً جنگهای قوم اسرائیل نمونه‌های مادی از حقایق روحانی پیرامون نبرد روحانی هستند. بویژه داستانهای عیسی از لحاظ نمادگرایی و کاربرد نمونه‌ها بسیار غنی می‌باشند. مرد دولتمند نمونه خداست که روزی هر یک از ما را فرا خواهد خواند و حساب آنچه را که با داده‌های او کرده‌ایم از ما خواهد ستاند.

ما هم همچون ناظر داستان عیسی صاحب هیچ چیز نیستیم بلکه خدا ما را گماشته تا بر داراییهایش نظارت کنیم. ما در قبال استعدادها، وقت، شغل، زناشویی، فرزندان و خدمت‌مان ناظر هستیم و باید حساب تک تک آنها را به خدا پس بدهیم. در زندگی ما مواقعی هست که خدا حتی پیش از مرگ و داوری نهایی ما را برای پس دادن حساب می‌خواند. این مواقع برای ما همان مواقع روحانی هستند.

وقتی شروع به تجربه و تحلیل نظارت بر زندگی خویش می‌کنیم - منظور آن چیزی است که با استعدادها، آرمانها و وقت‌مان انجام می‌دهیم - با واقعیت روبرو می‌شویم. بطور معمول زمانی به تجزیه و تحلیل خود می‌پردازیم که احساس می‌کنیم پیرتر شده‌ایم. این را شاید بتوان «بحران میانسالی» نامید. علت اینکه مردم می‌گویند «زندگی تازه از چهل سالگی آغاز می‌شود» این است که ما در تحلیل خود متوجه می‌شویم که دیگر جوان نیستیم. دیگر تازه عروس و تازه داماد نیستیم. دیگر والدین جوان نیستیم و دیگر کار ورز یا کار آموز نیستیم. به آنچه که انجام داده‌ایم و یا انجام نداده‌ایم بطور عینی نگاه می‌کنیم و برآوری هوشمندانه از آنچه که می‌توانیم انتظار انجامش را در باقی مانده زندگی خویش داشته باشیم بعمل می‌آوریم. خصوصاً که اگر بخواهیم

به همان کار و مسیر قبلی ادامه دهیم. پا گذاشتن به زندگی دوره میانسالی باعث بروز واکنش می‌شود. نتیجه این واکنش هم قوی می‌تواند باشد و هم فاجعه‌آمیز.

در چنین مواقعی لازم است بخاطر داشته باشیم که فقط خداست که دیدگاهی درست دارد. او می‌داند که چه چیزهایی واقعاً انجام گرفته و ما در باقی عمرمان توانایی انجام چه کارهایی را داریم. بدون داشتن دیدگاه خدا توانایهای ما به حداقل می‌رسد. اگر هدفهایی دست یافتنی برای خود در نظر بگیریم هیچ وقت سعی نخواهیم کرد که برای رسیدن به این اهداف خرق عادت کنیم و نتیجه کارمان این می‌شود که یا شکست می‌خوریم و یا احساسی بدتر به ما دست می‌دهد، اگر ما برای بدست آوردن دیدگاه خدا وقت بگذاریم او می‌تواند در زندگی ما غیر ممکن‌ها را ممکن سازد، منتها باید با او گام برداریم، دید او را پیدا کنیم و آنرا رویای خویش سازیم.

ناظری که عیسی از او حرف زد، فهمید که اربابش او را مورد بازخواست قرار خواهد داد. او می‌دانست که آخر عاقبت سختی در انتظارش است. از این رو نومیدانه به فکر چاره جویی افتاد تا زمانی که از کار بیکار شد بتواند خود را نجات دهد. ناظر به خودش گفت: «چه کنم؟ زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد، طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم. دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت مفرول شوم مرا به خانه خود بپذیرند.» (لوقا 3: 16) عیسی داستان را چنین ادامه داد: «پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟ گفت صد رطل روغن بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل به زودی بنویس.» (لوقا 5: 16).

ناظر بدین ترتیب بدهی تک تک بدهکاران آقايش را کاهش داد. عیسی داستان خود را چنین پایان می‌دهد: «پس آقايش ناظر خائن را آفرین گفت. زیرا عاقلانه کار کرد زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند و من شما را می‌گویم دوستان از مال بی انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرید. آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر نیز خائن باشد و هر گاه در مال بی انصافی امین نبودید کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد و اگر در مال دیگری دیانت نکرده کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟ هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت؛ یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمرد. خدا و مامون را نمی‌توانید خدمت نمائید. (لوقا 8-16: 13).

باید اذعان نمود که ناظر مذکور، در کار نظارت ناشی وضعیف بود. او وظیفه خود را چنانکه باید انجام نمی‌داد ولی در عوض فردی هوشیار و زیرک بود. در همین داستان کوتاه عیسی اصول بسیاری از ملکوت خدا را به ما می‌آموزد، ولی سه اصل از این میان به بحران مربوط می‌شود.

اول اینکه ناظر می‌دانست که بزرگترین ثروت زندگی دوستیهاست و نه پول. او همچنین فهمیده بود که دوستان سرمایه بزرگی هستند. وقتی بحران ما از نوع شکست درکار، رکود اقتصادی ورشکستگی است، باقی دوستان، همکاران و همقطاران ما کماکان به حرفه خویش ادامه می‌دهند. در یک چنین مواقع سختی، دوستی ایشان بسیار ارزشمند می‌باشد.

ناظر ترسی از این نداشت که برای جلب دوستی دیگران از پول بهره بگیرد او فهمیده بود آنقدر که دوستان اهمیت دارند پول ارزش ندارد. و اگر عاقلانه از پول استفاده کند می‌تواند دوستان بیشتری برای خود بیابد. «دوست خود و دوست پدرت را ترک منما و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو زیرا که همسایه نزدیک از برادر دور بهتر است» (امثال ۱۰:۲۷). در این مثل کتاب مقدسی می‌بینیم که دوری و نزدیکی هیچ ربطی به بعد مسافت ندارد بلکه ملاک نزدیکی همدلی است. به همین ترتیب ثروت را با پولی نمی‌توان اندازه گرفت، بلکه ملاک ثروت، دوستیهاست.

بزرگترین فقر زندگی، نداشتن دارایی نیست بلکه فقر روحی است بزرگترین ثروت زندگی، پول نیست بلکه دوستی است.

دوم اینکه ناظر عقل خود سرا در آماده شدن برای آنچه که در پیش است نشان داد. اگر خود را آماده نکنید چاره‌ای ندارید جز اینکه آماده شکست شوید. ناظر دریافته بود که در شرف از دست دادن موقعیتی